فصل ششم: بررسی و تحلیل کیفیت معرفت الهی

- □□□ □□□□□□ □□□□□ □□□□

حضرت فرمودند معرفت به علم حصولی نیست. «**لا حد الیه منسوب**»، «**لا له مثل مضروب**[1]»، از این سنخ ها نیست.

پس از چه سنخی است؟ حجاب ندارند. «**خلق الله الخلق حجاب بینه و بینهم**[2]». قبلاً مباحثه شده است. علی ای حال این مسأله حجاب و واژه‌ای که حضرت در اینجا به کار برده‌اند مهم است. یعنی مسأله علم و حد و معرفت نیست، فعلاً مسأله حجاب است. حجاب، یک نحو شهود است؛ «**ان معرفة عین الشاهد**»[3]لذا واژه‌ای که حضرت به کار برده‌اند، در تعیین نوع معرفت خیلی مهم است.

«لا شیء عنه محجوب»: معرفت همگانی

[4]«لا شیء عنه محجوب» ممکن است به این معنا باشد که هیچ چیزی از خداوند محجوب نیست؛ یعنی هر مخلوقی به اندازه ظرف خودش به خالق معرفت دارد. «**لاشیء عنه محجوب**».

روایات؛ مرجع پژوهش های معارفی

ببینید بهترین فضا برای بیان حاجب خود روایات است. اینها غامض‌ترین مطالب معرفتی است. هر چه خودمان بروی، داریم اشتباه می‌کنیم. لذا بهترین چیز، انس به خود روایات است. چیزی که من از آن دور هستم. ان شاء الله شما که ایام جوانیتان هست از آن دور نباشید. انس به روایات به چه معنا است؟ تعبیر حاج آقا این بود: می‌فرمودند:ما بزرگانی از علماء دیدیم که نبود روایتی بخواندن مگر اینکه دیده بود! آن هم با امکانات آن زمان. خیلی جمل□ بزرگی است! حال نبود که لب تاب داشته باشد و سریع ببیند. این کم حرفی است؟! «نبود روایتی بخواندن مگر اینکه دیده بودند». برای یک منبری هم فرموده بودند؛ تجلیل می‌کردند از یک منبری. باراه تجلیل کردند[5]

.

بررسی روایات در مورد حجاب

الف) «خَلقُ‌الله الخلق حجاب بینه و بینهم»

خب من چند عبارت می‌خوانم از مطالبی که قبلاً بوده و بعداً می‌آید. در صفحه سی و پنج کتاب توحید صدوق عبارت این است: «**خَلقُ‌الله الخلق حجاب بینه و بینهم**»[6]؛ در اینجا حجاب چیست؟ این یک عبارت است.

-□□□□□ □□□□[7][8] □□ □□□□□ □□□□ □□□□»

بالاتر از آن را داریم. مرحوم حاجی می‌گویند «اختفی لفرط نوره»، از بس آشکار است، مخفی است. اما در روایت هست، حضرت می‌فرمایند: «**احتجب بنوره**[9]». این بالاتر از حرف حاجی است. اصلاً حجابش، نور خودش است. این در خطبه نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله است که امام صادق علیه‌السلام از جدشان نقل می‌کنند. اینها خیلی مغتنم است.

ب) «فأحب الاختصاص بالتوحيد إذ احتجب بنوره»

در صفحه چهل و پنجم، روایت چهارم همین باب است.

> **عن أبي عبد الله ، عن أبيه عليهماالسلام ، قال : قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله في بعض خطبه: الحمد لله الذي كان في أوليته وحدانيا، وفي أزليته متعظما بالإلهية ، متكبرا بكبريائه وجبروته ابتدأ ما ابتدع، و أنشأ ما خلق على غير مثال كان سبق بشيء مما خلق، ربنا القديم بلطف ربوبيته وبعلم خبره فتق وبإحكام قدرته خلق جميع ما خلق ، وبنور الاصباح فلق ، فلا مبدل لخلقه ، ولا مغير لصنعه ، ولا معقب لحكمه ، ولا راد لأمره ، ولا مستراح عن دعوته ولا زوال لملكه،ولا انقطاع لمدته ، وهو الكينون**

> أوال والديموم أبدا ، المحتجب بنوره دون خلقه في الأفق الطامح ، والعز الشامخ والملك الباذخ ، فوق كل شيء عال ، ومن كل شيء دنا ، فتجلى لخلقه من غير أن يكون يري. وهو بالمنظر الأعلى ، فأحب الاختصاص بالتوحيد إذ احتجب بنوره ، وسما في علوه ، واستتر عن خلقه، وبعث إليهم الرسل لتكون له الحجة البالغة على خلقه ويكون رسله إليهم شهداء عليهم ، وابتعث فيهم النبيين مبشرين ومنذرين ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة، وليعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فيعرفوه بربوبيته، بعد ما أنكروا ويوحدوه بالإلهية بعد ما عضدوا[10]

ببینید چه عباراتی دارد! «**و من كل شيء دنا**»؛ در تار و پود هر چیزی، نزدیک نزدیک است. «**فتجلى لخلقه من غير أن يكون يري**»؛ دیده نمی‌شود، اما «**تجلى لخلقه**». «**و هو بالمنظر الأعلى**».

معجزات قولی معصومین

من همیشه می‌گویم یک رساله‌ای درست کنید که در آن معجزات قولی جمع‌آوری شده باشد. مرحوم خواجه حرف خوبی دارند. می‌گویند: «**و الخواص للقولية أطوع و العوام للفعلية أطوع**»[11]؛ مرحوم آمیرزا ابوالفضل تهرانی رضوان الله علیه در شفاء الصدور می گویند: خواجه عقل حادی عشر است[12]. عقول عشره را که می گویند، می گوید اگر عقل حادی عشر باشد، خواجه است. این عبارت به ایشان منسوب است، خیلی زیبا است. عوام به دنبال معجزه هستند؛ «اطوع»؛ یعنی تا معجزه فعلی می‌بینند مطیع هستند. اما «**الخواص للقولية اطوع**»؛ خواص سراغ معجزه فعلی می روند و استفاده هم می‌کنند، اما میل بیشترشان به معجزات قولی است. چون سر و کارشان با معارف است؛ در یک عبارت کوتاه می‌خواهند اعجاز باشد. این جا یکی از معجزات قولی است. همیشه می‌گفتم هر کسی برای خودش به اندازه فکر خودش یک دفتر باز کند؛ بگوید این حدیث یا این آیه معجزه قولی است.

«**فأحب الاختصاص بالتوحيد إذ احتجب بنوره**»؛ خدایی که اینطور دور است، اینطور نزدیک است، اینطور «**تجلى لخلقه**»، «**فأحب الاختصاص بالتوحيد**»؛ گفته اگر کسی می‌خواهد یکی باشد، من هستم. تنها خودم هستم. «**فاحب الاختصاص بالتوحيد**»؛ خیلی تعبیر زیبایی است. بعد چه می‌فرمایند؟ «**إذ احتجب بنوره**»؛ چون اگر بخواهد محجوب شود فقط با نور خودش محجوب می‌شود. پس خدایی که با نور خودش محجوب می‌شود، نه چیزی از او محجوب است و هیچ چیزی از او محجوب است؛ محجوب عنه طرفینی باشد؛ چون احتجب بنوره؛ «**إذ احتجب بنوره فأحب الاختصاص بالتوحيد**»؛ تنها کسی که لیاقت دارد آن لباس کبریاء توحیدی را بپوشد، خودش است. چرا؟ «**اذ احتجب بنوره**». در ادبیات این «اذ» را چه می‌گویید؟ «**اذ**» ظرفیه هم می‌توانید بگویید اما روشن است که «**اذ**» تعلیلیه است. «**فأحب الاختصاص بالتوحيد إذ احتجب بنوره**»؛ چون احتجاب او با نور خودش است، پس غیر او معنا ندارد؛ حجاب و معرفت و جهل هم برای او معنا ندارد.

ج) «ليس بينه وبين خلقه حجاب لأنه معهم أينما كانوا»

روایت دیگر؛ در صفحه صد و هشتاد و چهار است. روایت خیلی زیبایی است؛ در باب «نفی المکان و الزمان و الحرکة عنه تعالی»، حدیث بیست‌وپنجم است.

> **21- حدثنا أبو الحسين محمد بن إبراهيم بن إسحاق العزائمي قال حدثنا أبو سعيد أحمد بن محمد بن رميح النسوي قال أخبرنا عبد العزيز بن إسحاق قال حدثني جعفر بن محمد الحسني قال حدثنا محمد بن علي بن خلف العطار قال حدثنا بشر بن الحسن المرادي عن عبد القدوس و وه ابن حبيب عن أبي إسحاق السبيعي عن الحارث الأعور ، عن علي بن أبي طالب عليه‌السلام أنه دخل السوق ، فإذا وه برجل موليه ظهره يقول : لا والذي احتجب بالسبع ، فضرب علي عليه‌السلام ظهره ، ثم قال : من الذي احتجب بالسبع؟ قال : الله يا أمير المؤمنين ، قال : أخطأت ثكلتك أمك ، إن الله عزوجل ليس بينه وبين خلقه حجاب لأنه معهم أينما كانوا ، قال : ما كفارة ما قلت يا أمير المؤمنين؟ قال : أن تعلم أن الله معك حيث كنت ، قال : أطعم المساكين؟ قال : لا إنما حلفت بغير ربك.[13]**

«عن الحارث الأعور»؛ همان حارث همدانی معروف است؛ **«یا حارِ هَمْدانَ مَنْ یَمُتْ یَرَنی[14]»**. اهلسنت می‌گویند اول ریاضی دان عالم اسلام است. ظاهراً شعبی است، می‌گوید من ریاضیات را نزد حارث خواندم؛ علم الفرائض، علم الحساب[15]. اهلسنت دارند. اینها در کتب ما نیست. خودشان می‌گویند اولین کسی که علم حساب و تخصص در حساب را بلد بود و خود اهلسنت می‌گویند ما نزد او درس خواندیم او بود.

«عن علي بن أبي طالب عليه‌السلام أنه دخل السوق»؛ حضرت به بازار کوفه تشریف آوردند. **«فإذا وه برجل موليه ظهره»**؛ حضرت را نمی دید. پشتش به حضرت بود و مشغول کار بازار خودش بود. یک دفعه شروع به کارهایی کرد که بازاری ها انجام می‌دهند. **«يقول: لا والذي احتجب بالسبع»**؛ قسم به خدایی که محجوب به هفت حجاب و آسمان است، اینطور نیست. قسم‌هایی که بازاری ها می‌خورند. حضرت هم نزدیک او رسیده بودند. همین که نزدیک او رسیدند، او گفت **«لا والذي احتجب بالسبع»**. حضرت چه کار کردند؟ **«فضرب علي عليه‌السلام ظهره»**؛ حضرت دستی به پشتش زدند تا برگردد. **«ثم قال: من الذي احتجب بالسبع؟»**؛ چه کسی است که به سبع محجوب است؟ به خدا که قسم نخوردی! چه کسی است که به سبع حجاب محجوب باشد؟! تعلیم را ببینید! بیخود نمی‌گویند **«السوق معركة الشيطان[16]»**. وقتی وارد بازار می‌شوی، دیگر بازار شیطان است. فروشنده او است. در بازار غفلت محض است. «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ[17]»؛ یعنی ریخت تجارت و بیع، ریخت لهو است. ریخت اشتغال به غیر ذکر الله است. خب در بازار او گفت «لا و الذی احتجب بالسبع»، حضرت فرمودند

«من الذی احتجب بالسبع»؟!

«قال: الله یا أمیر المؤمنین»؛ خدا است که محجوب است. حضرت فرمودند: **«أخطأت ثکلتک أمک»**؛ این **«ثکلتک امک»** هم عتاب است و هم یک نحو محبّت است. عتاب محبّتی است. اینها نیاز است. مثل تصغیر «بنی» است. وقتی «بنی» می‌گویی یک تصغیری است که برای محبّت است.

«إن الله عزوجل لیس بینه و بین خلقه حجاب لأنه معهم أینما کانوا»؛ حجابی نیست که بگویی **«احتجب بالسبع»** و بعد مشغول کار خودت باشی و بگویی اگر بعداً مردیم و قیامتی به پا شد، آن وقت خدا را ببینیم. نه اینطور نیست. **«قال: ما کفارة ما قلت»**؛ حالا باید کفاره بدهم؟ به نظر شما باید کفاره بدهد ای ندهد؟ خب او گفته **«احتجب بالسبع»**، حرف بدی زده. کفاره بدهد ای ندهد؟ چقدر جواب امام قشنگ است! گفت **«ما کفارة ما قلت یا أمیر المؤمنین؟»**؛ کفار این‌که گفتم چیست؟

«قال: أن تعلم أن الله معک حیث کنت»؛ همین را بدان، کفاره اش همین است. یعنی کفاره اش معرفت است. حالا ول نکرد و گفت **«أطعم المساکین؟»**؛ کفاره اش این است که فقیر را اطعام کنم؟ حضرت چه گفتند؟ طعام مسکین که خیلی خوب است. بدهد ای ندهد؟! ببینید چقدر زیبا فرمودند: **«قال : لا إنما حلفت بغیر ربک»**؛ نمی‌خواهد به مسکین اطعام بدهی، چون به خدا قسم نخوردی که بخواهی کفاره بدهی! خدا محجوب نیست. تو به خدایی که محجوبش می‌دانستی قسم خوردی. آنکه کفاره ندارد.

اصل حضرت در این جا نمی‌خواهند بگویند اطعام نکن. اما می خواهند جهت معرفتی را به کار ببرند. می گویند تو یک خیالاتی داری. خیلی مهم است. در مباحثات بسیار عرض می کنم؛ به تعبیر آن استاد که زیاد تکرار می کردند، در دستگاه نبوت همه این سیناها امیّن هستند[18]. خیلی از این امّیین با همه کر و فر و یال و کوپال، بعد از یک عمری می بینند یک خدای خیالی دارد. این جهت معرفتی است. حضرت می گویند از خدای خیالی بیرون بیا. خدایی که می گویید **«احتجب بالسبع»** خدای خیالی است. الآن بیان حضرت، ریخت تعبیری حضرت، ریخت تعبیری تعلیم معرفت است. فرمودند کفاره اش این است که بدانی خدای به این صورت نیست. در مسیر معرفت درست خدا حرکت کنید.

د) «حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور»

-«[19]» «[20]»

بله، حجب ظلمانی و حجب نورانی[21]. در تفسیرش هست. یعنی قلوبی هست که حجاب ظلمانی دارد، این هیچ، اما قلوبی هست که به عالم نور رسیده اما باز در عالم نور حجاب دارد، حجاب هایی هست که نورانی است. آن ها را باید خرق کند. **«فتَصِلَ الی مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ»** که لازمه کارش است. لذا در آنجا دارد **«فتدلّی[22]»**. تعبیر **«تدلی»** با **«معلقة»** از حیث لغت یکی هستند[23]. **«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی؛ فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی[24]»**، در اینجا هم دارد **«وَ تَصیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ»**.

د) «إن الاحتجاب عن الخلق لكثرة ذنوبهم»

روایت شریفه، در صفحه دویست و پنجاه و دو؛ حضرت فرمودند:

> **...قال الرجل : فما الدليل عليه؟ قال أبو الحسن عليه‌السلام : إني لما نظرت إلى جسدي فلم يمكني فيه زيادة ولا نقصان في العرض والطول ودفع المكاره عنه وجر المنفعة إليه علمت أن لهذا البنيان بانيا فأقررت به ، مع ما أرى من دوران الفلك بقدرته وإنشاء السحاب وتصريف الرياح ومجرى الشمس والقمر والنجوم وغير ذلك من الآيات العجيبات المتقنات علمت أن لهذا مقدرا ومنشئا.[25]**

«قال الرجل: فما الدليل عليه؟ قال أبو الحسن عليه‌السلام : إني لما نظرت إلى جسدي»؛ چه عباراتی! واقعا هم اگر انسان روی این بدنی که کار می کند، فکر کند؛ بنشیند فکر کند که یک عمر با این بدن کار می کند؛ بالاترین دانشمند هم باشد اصلا نمی فهمد خداوند چه کار کرده! با بالاترین دکترهای امروزی هم انس بگیرید، می گوید من دکتر با این بدن کار می کنم، یک عمر هم درس خوانده ام تا ببینم در آن چه خبر است اما باز می بینم هیچی نمی دانم! چه می شود نمی دانم! خیلی چیزها نمی دانیم اما نسبت به آن هایی که نمی دانیم، مثل قطره نسبت به دریا است. حضرت این ها را توضیح می دهند و به مقصود من می رسند:

> **قال الرجل : فلم احتجب؟ فقال أبو الحسن عليه‌السلام : إن الاحتجاب عن الخلق لكثرة ذنوبهم، فأما هو فلا يخفى عليه خافية في آناء الليل والنهار[26]**

«قال الرجل : فلم احتجب؟»؛ خب خدا که می توانست خودش را به ما نشان بدهد. این همه آیات گذاشته، اما چرا پشت پرده رفته است؟ حضرت که به او گفتند بیا خداشناسی آیات را ببین، او به حالی رسید و گفت خب این خدا به این خوبی و به این زیبایی و جمال چرا پشت پرده رفته است؟ **«فلم احتجب؟»**؛ این خدای جلیل و رحیم چرا پشت پرده رفته است؟ حضرت فرمودند؟ به یاد آن حدیث افتادم که گفت من تا خدا را نبینم خدا را قبول ندارم، امام رضا فرمودند من برعکس

تو می گویم، یعنی اگر دیدمش به خدایی قبولش ندارم[27]. چقدر زیبا است! عقل با عقل چقدر تفاوت می کند؟! آن یکی گوینده است که می گوید تا خدا را نبینم، قبولش ندارم. این هم عقل کل است که می گوید اگر ببینمش به خدایی قبولش ندارم. خب اینجا سوال می کند که چرا خداوند پشت پرده رفته؟ **«فقال أبو الحسن عليه‌السلام: إن الاحتجاب عن الخلق لكثرة ذنوبهم، فأما هو فلا يخفى عليه خافية في آناء الليل والنهار»**؛ حضرت فرمودند می

دانی احتجاب برای چیست؟ برای گناه است. خیلی عجیب است. اگر تو می گویی چرا خدا پشت حجاب رفته، چون گناه کرده ای. اگر گناه نکنی، همان طوری که بر او چیزی مخفی نیست، بر تو هم مخفی نمی‌شود. می شوی «**المؤمن مرآة المؤمن**[28]»؛ یکی از اسماء خداوند متعال مومن است [29]. همانی که «**الاخفی**» است، تو هم به آن جا می رسی. وقتی ذنوب برود حجاب هم می‌رود. شما ببینید این حدیث و آن آیات برای شناختن اولیاء خدا که حجابی ندارند، چه دستگاهی به پا می کند! بس است عاقل این ها را بخواند و بفهمد مقام رسالت و نبوت و ولایت معصومین به چه صورت است. بدون این که سر سوزنی دچار غلو شود. این ها بس است.

ه) «لیس بینه وبین خلقه حجاب غیر خلقه»

روایت صفحه صد و هفتاد و نه را هم می‌گویم خودتان مراجعه کنید. به به! شروع ما از این جا بود. حضرت می‌فرمایند:

> **12- حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي عن علي بن العباس عن الحسن بن راشد عن يعقوب بن جعفر الجعفري عن أبي إبراهيم موسى بن جعفر ع أنه قال: إن الله تبارك و تعالى كان لم يزل بلا زمان و لا مكان و هو الآن كما كان لا يخلو منه مكان[30] و لا يشغل به مكان و لا يحل في مكان- ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم و لا خمسة إلا هو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلا هو معهم أين ما كانوا[31] ليس بينه و بين خلقه حجاب غير خلقه احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور لا إله إلا هو الكبير المتعال.[32]**

«ليس بينه وبين خلقه حجاب غير خلقه»؛ گویا این جمله همه بحث‌های ما را در خودش جمع کرده. **«احتجب بغير حجاب محجوب، واستتر بغير ستر مستور، لا إله إلا هو الكبير المتعال».** البته چند جمله دیگر هم هست[33].

جمع بندی

[34]- [illegible] [35]

من از رواىات گفتم. من فقط به الفاظ معصومین برخورد کردهام و ناقل میشوم. لفظ را خدمت شما میخوانم و فهمش را به شما حوالہ میدهم. چون من دیده بودم، گفتم ممکن است شما ندیده باشید. لذا لفظ را میخوانم و لیاقت بیشتری ندارم که توضیح بدهم.

«احتجب بنوره» + «الخلق حجاب» = الخلق هو نور الله

اما صرفاً از ناحیه مباحثه طلبگی و محتملات، ممکن است به این صورت گفته شود که حضرت فرمودند «**احتجب بنوره**»[36]. یعنی پس خود نور حاجب میشود. در جملہ دیگری فرمودند «**خلق الله الخلق حجاب بینه**»[37]، سومین تعبیری هم همین بود؛ خود خلق حجاب است. خب از اینجا میتوانیم بگوییم وقتی به خلق نگاه خاص کنیم نور الله میشود. «**احتجب بنوره**»، «**احتجب بخلقه الخلق**».

تبیین حقیقت خلق

استحالہ علم به کیفیت خلق خداوند

خدا رحمت کند اساتید را! یکی از اساتید جملهای فرمودند، همینطور تا الآن که خدمت شما هستم، یادم است. جملہ بسیار زیبایی بود. یک شرائط فکری ای هم بود. من ِطلبه مشغول فکر و کار بودم، کسی آمد و گفت. برای من خیلی جالب بود. میگفت منزل فلان استاد بودیم. ایشان به این صورت فرمودند: «همانطوری که علم به ذات خداوند محال است، علم به نحوه خلق کردن خدا هم محال است.» یعنی همین حاجبی که فعل الله است، اگر بخواهیم به آن و کیفیتش علم پیدا کنیم، محال است، همانطوری که علم به ذات محال است. یعنی ریخت اینها یکی است. ولذا عرض کردم اگر به او علم داریم، باید اول «**اللهاکبر**» بگوییم، درک توصیفی و ذهنی تعطیل شود، بعد از اینکه «**اللهاکبر من ان یوصف**» گفت، این دفعه در محضر خالق و فاعل فعل که «**احتجب بنوره**» است، بگوید «**ایاک نعبد**». «**ایاک نعبد**» هیچ مئونهای نمیخواهد، فقط باید غیرهای متوهَم کنار بروند. او حاضر بوده و هست و خواهد بود.

«خلق»؛ اضافه اشراقیه و عین الربط

- [illegible] «خلق» [illegible] [38] [illegible]

بله،«**خَلقَ الله**» هم محتمل است. قبلاً مباحثه کردهایم اما چون حجابٌ است، میگوییم:«**خَلْقُ الله حجابٌ**»

-[illegible]

بله؛ به عبارت کلاسیکی که معمولاً شنیده شده، اگر بخواهیم کاری کنیم که نفس خلق الهی توضیح داده شود، ایجادی که خدای متعال میکند، چیزی ثابت و بیرون و غیر محتاج به او نیست که رابطهای با او برقرار کند. و لذا آن چه که او خلق میفرماید از او جدا نیست. از او جدا نیست یعنی نمیتواند جز نور او باشد. پس خود خلق، انارهٔ خدای متعال است. افاضهٔ او است بهطوریکه میگوییم عین فیض است، عین الربط است. نه اینکه وجودی که خدای متعال میدهد طوری باشد که ما به الربط باشد.

-[39]

اصلاً نمیخواهد. **لذا «تصیر معلقة»[40] را گفتم**. یکی از معانی «**معلّقة**» همین است که در کلاس میگویند: «عین الربط». عین الربط یعنی لیس شیء مربوط بشیء. بل شیء هو عین الربط بالمربوط. عین الربط است یعنی رابط نیامده بین دو چیز ربط برقرار کند. در کلاس به آن اضافه اشراقی میگفتیم. اضافه اشراقی بلاتشبیه مثل اضافه نور به خورشید است. اضافه نور به خورشید اینطور نیست که چیزی نور را به خورشید مربوط کرده باشد. خودش عین افاضه از او بوده، عین فیض است. نه مستفیض. اگر مستفیض میگوییم، انتزاع حدود ماهیت است بعد از افاضه. با اصطلاحات رایج در کلاس که نوعاً شنیدهاید.

روی این بیان ببینید چقدر حجاب مهم میشود. یعنی حجاب، خلق است. حجاب عین نور الهی است و درعینحال با اینکه عین نور الهی است، ذات خدای متعال نیست. این معلوم است. چون اضافه اشراقیه به او دارد اما عین ذات که نیست. پس از اینکه او نیست، محجوب است. از اینکه چیزی جز نور او نیست، این حجاب حجابی است که او را جدا نمیکند.

«المؤمن من الله لا مفصول و لا موصول»

من استفاد أخا في الله فقد استفاد شعاعا من نور الله

معمولاً این بحثها که پیش میآید فوری کلام کوتاه امام باقر علیهالسلام در کتاب شریف تحف العقول یادم میآید. تعبیری عالیتر و زیباتر از این نمیشود. کلام امام معصوم معلوم است. در تحف به این صورت است:

> **من استفاد أخا في الله على إيمان بالله ووفاء بإخائه طلبا لمرضات الله فقد استفاد شعاعا من نور الله وأمانا من عذاب الله وحجة يفلج بها يوم القيامة وعزا باقيا وذكرا نامياً، لان المؤمن من الله عزوجل لا موصول ولا مفصول. قيل له عليه السلام: ما معنى لا مفصول ولا موصول ؟ قال: لا موصول به أنه هو ولا مفصول منه أنه من غيره.[41]**

هر کسی در راه خدا یک مومنی که الهی است، گیر بیاورد، یک شعاعی از نور خدا را گیر آورده است. بعد حضرت فرمودند چرا شعاع است؟ **«لان المؤمن من الله عزوجل لا موصول ولا مفصول»**؛ همانی که گفتم «**احتجب بنوره**». نه این است که موصول او باشد بهنحویکه خود او شود، نه

مفصول است که از او جدا شود. بعد حضرت توضیح می‌دهند: «**ال موصول به أنه هو و الا مفصول منه أنه من غیره**». این عبارت خیلی عبارت عجیبی در توضیح این است.

بنابراین حاجب چیزی جز فعل الله نیست. فعل، از فاعل محجوب است. چون ذات فعل با ذات فاعل دو تا است. ولی درعین‌حال هم فعل اوست و عین ربط به اوست و نور اوست. چقدر زیبا می‌شود!

یک روایتی بود، گشتم عربی آن را پیدا نکردم. اگر شما پیدا کردید حتماً به من بفرمایید. مضمون خیلی قشنگی دارد. روایت فرموده وقتی بنده‌ای وفات می‌کند و او را در قبر می‌گذارند، وقتی لحد را پوشاندند و تشییع کنندگان رفتند، این میت یک دفعه خودش را تنها می‌بیند؛ می‌گوید آنها که رفتند، اینجا هم تاریک، در یک ظلمت بسیار شدیدی خودش را حس می‌کند. بر او وحشتی هجوم می‌کند که قابل توصیف نیست. در آن تاریکی ای که می‌بیند همه چیز تمام است. همه رفتند، من هستم و این تاریکی مطلق. بعد یک دفعه می‌بیند از صمیم وجودش صدایی را می‌شنود. می‌گوید خودم هستم. از خود او خودتر. از صمیم وجودش می‌بیند صدایی می‌آید. صدا این است که ای بنده من تو را تنها گذاشتند و رفتند؟! من همیشه همراه تو بودم، در دنیا هم با تو بودم، تو خودت را از من دور می‌گرفتی! حالا که همه رفتند و تاریکی شد، این صدا می‌آید. بنده من تنهایت گذاشتند و رفتند؟! من از اول با تو بودم.

احتجاب: «حاجب غیر مانع»

اگر به این صورت نگاه کنیم، برای حاجب معنایی می‌شود که آن حاجب، محل ضدین است. محل ضدین یعنی حاجبی است که درعین‌حالی که حاجب است، به‌هیچ‌وجه حاجبیت به‌معنای ممانعت ندارد. و لذا حضرت فرمودند: «**احتجب بغیر حجاب محجوب**»[42]؛ محتجب است اما نه به یک حجاب محجوب. این حجاب، احتجاب بنوره است. یعنی درعین‌حالی که حجاب است، دقیقاً واصل است؛ دقیقا رابط دهنده است. «**بجمعه بین الأضداد**»[43] در اینجا هم هست.

---

[1] بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لا من شيء كان و لا من شيء كون ما قد كان مستشهد بكليۀ الأجناس على ربوبيته و بعجزها عن قدرته و بفطورها على قدمته و بزوالها... على بقائه فلا لها محيص عن إدراكه إياها و لا خروج عن إحاطته بها و لا احتجاب عن إحصائه لها و لا امتناع من قدرته عليها كفى بإتقان الصنع له آيۀ و بترکيب الطبع عليه دلالۀ و بحدوث الفطر عليه قدمۀ و بإحكام الصنعۀ عليه عبرۀ فلا إليه حد منسوب و لا له مثل مضروب و **لا شيء عنه بمحجوب** تعالى عن ضرب الأمثال له و الصفات المخلوقۀ علوا كبيرا(البلد الأمين و الدرع الحصين ؛ النص ؛ ص92 و بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج87، ص: 139)

[2] 2- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن عمرو الكاتب عن محمد بن زياد القلزمي عن محمد بن أبي زياد الجدي صاحب الصلاة بجدة قال حدثني محمد بن يحيى بن عمر بن علي بن أبي طالب ع قال سمعت أبا الحسن الرضا ع يتكلم بهذا الكلام عند المأمون في التوحيد قال ابن أبي زياد و رواه لي أيضا أحمد بن عبد الله العلوي مولى لهم و خالا لبعضهم عن القاسم بن أيوب العلوي- أن المأمون لما أراد أن يستعمل الرضا ع على هذا الأمر جمع بني هاشم فقال إني أريد أن أستعمل الرضا على هذا الأمر من بعدي فحسده بنو هاشم و قالوا أ تولي رجلا جاهلا ليس له بصر بتدبير الخلافۀ فابعث إليه رجلا فأتنا فتريح من جهله ما يستدل به عليه فبعث إليه فأتاه فقال له بنو هاشم اي أبا الحسن اصعد المنبر و انصب لنا علما نعبد الله عليه فصعد ع المنبر فقعد ملیا لا يتكلم مطرقا ثم انتفض انتفاضۀ و

استوى قائما و حمد الله و أثنى عليه و صلى على نبيه و أهل بيته ثم قال أول عبادة الله معرفته و أصل معرفة الله توحيده و نظام توحيد الله نفي الصفات عنه لشهادة العقول أن كل صفة و موصوف مخلوق شهادة كل مخلوق أن له خالقا ليس بصفة و لا موصوف و شهادة كل صفة موصوف بالاقتران و شهادة الاقتران بالحدث و شهادة الحدث بالامتناع من الأزل الممتنع من الحدث فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و لا إياه وحد من اكتنهه و لا حقيقته أصاب من مثله و لا به صدق من نهاه و لا صمد صمده من أشار إليه و لا إياه عنى من شبهه و لا له تذلل من بعضه و لا إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع كل قائم في سواه معلول- بصنع الله يستدل عليه و بالعقول يعتقد معرفته و بالفطرة تثبت حجته **خلق الله الخلق حجاب بينه و بينهم**(التوحيد (للصدوق) ؛ ص34-۳۶)

[3] بخشی از روایات اوصاف شیعه امام صادق علیه‌السلام در تحف العقول:«إن معرفة عين الشاهد قبل صفته و معرفة صفة الغائب قبل عين الشاهد قبل صفته قال ع قيل و كيف نعرف عين الشاهد قبل صفته و تعرفه و تعلم علمه و تعرف نفسك به و لا تعرف نفسك بنفسك من نفسك و تعلم أن ما فيه له و به كما قال يوسف إنك لأنت يوسف قال أنا يوسف و هذا أخي فعرفوه به و لم يعرفوه بغيره و لا أثبتوه من أنفسهم بتوهم القلوب»(تحف العقول ؛ النص ؛ ص327-۳۲۸)

این روایت در فصل «مسیر عمومی معرفت الهی: معرفت فطری»مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

[4] ورود به جلسه شرح توحید صدوق مورخ 24/9/1400

[5] در مدرسه شیرازی سامرا که بغدادیها و اهالی کاظمین در سوم رجب (روز وفات امام هادی علیه‌السلام) روضه داشتند، واعظی پیرمرد که سیدی لاغراندام، بلندبالا و مورد احترام فراوان بود به منبر رفت. واقعاً منبری بود، تمام منبر او روایات بود! بنده نه قبل از او، و نه بعد از او مانند او را ندیده‌ام. از اول تا آخر سخنرانی‌اش، کلمه‌ای غیر از روایت در منبر نگفت و خیلی تحفظ داشت که از روایت تعدی نکند. هرگاه روایت مشکل می‌خواند، بلافاصله با روایتی دیگر آن را توضیح و شرح می‌داد و معنای روایت را نیز با روایت بیان می‌کرد. نوعاً هم به تناسب، روایات کوتاه و قصار می‌خواند. واقعاً کمال است که انسان یک ساعت صحبت کند و از خود هیچ نگوید! و الآن تعجب می‌کنم که او مصیبت را چگونه خواند!

بله، عکسش را هم دیده‌ایم که در منبری حتی یک روایت هم نبود، جز اینکه آمریکا چنین و شوروی چنین. ما هنوز خوابیم، چطور نعمت‌هایی را که در اختیار داشتیم به‌واسطه ناسپاسی و کفران از دست دادیم، مگر اینکه از اروپا برای ما خبر بیاید که آنچه در خانه دارید گنج است!(در محضر بهجت ، ج۱، ص ۲۵۱)

[6] 2- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن عمرو الكاتب عن محمد بن زياد القلزمي عن محمد بن أبي زياد الجدي صاحب الصلاة بجدة قال حدثني محمد بن يحيى بن عمر بن علي بن أبي طالب ع قال سمعت أبا الحسن الرضا ع يتكلم بهذا الكلام عند المأمون في التوحيد قال ابن أبي زياد و رواه لي أيضا أحمد بن عبد الله العلوي مولى لهم و خال لبعضهم عن القاسم بن أيوب العلوي- أن المأمون لما أراد أن يستعمل الرضا ع على هذا الأمر جمع بني هاشم فقال إني أريد أن أستعمل الرضا على هذا الأمر من بعدي فحسده بنو هاشم و قالوا أ تولي رجلا جاهلا ليس له بصر بتدبير الخلافة فابعث إليه رجلا يأتنا فتريا من جهله ما يستدل به عليه فبعث إليه فأتاه فقال له بنو هاشم اي أبا الحسن اصعد المنبر و انصب لنا علما نعبد الله عليه فصعد المنبر فقعد ملیا لا يتكلم مطرقا ثم انتفض انتفاضة و استوى قائما و حمد الله و أثنى عليه و صلى على نبيه و أهل بيته ثم قال أول عبادة الله

معرفته و أصل معرفة الله توحيده و نظام توحيد الله نفي الصفات عنه لشهادة العقول أن كل صفة و موصوف مخلوق و شهادة كل مخلوق أن له خالقا ليس بصفة و ال موصوف و شهادة كل صفة و موصوف بالاقتران و شهادة الاقتران بالحدث و شهادة الحدث بالامتناع من الأزل الممتنع من الحدث فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و ال إياه وحد من اكتنهه ال حقيقته أصاب من مثله و ال به صدق من ناهاه و ال صمد صمده من أشار إليه و ال إياه عنى من شبهه و ال له تذلل من بعضه و ال إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع و كل قائم في سواه معلول- بصنع الله يستدل عليه و بالعقول يعتقد معرفته و بالفطرة تثبت حجته **خلق الله الخلق حجاب بينه و بينهم** و مباينته إياهم مفارقته إنيتهم(التوحيد (للصدوق) ؛ ص34-۳۶)

[7] شرح المنظومة ت حسن زاده آملي ونيسنده : السبزواري، الملا هادي جلد : 2 صفحه : 35

[8] سؤال نكن از دوستان حاضر در جلسه درس

[9] اين تعبير در رواياتِ فراواني آمده است:

الف) خطبه امام مجتبى عليه السلام بعد از شهادت اميرالمؤمنين عليه السلام:

باب ما روي عن الحسن بن علي عن رسول الله ص في النصوص على الأئمة الاثني عشر ص

أخبرنا أبو عبد الله الحسين بن محمد بن سعيد الخزاعي قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي قال حدثنا محمد بن زكريا الغلابي قال حدثنا عتبة بن الضحاك عن هشام بن محمد عن أبيه قال: لما قتل أمير المؤمنين ع رقي الحسن بن علي ع فأراد الكلام فخنقته العبرة فقد [فقعد] ساعة ثم قام فقال الحمد لله الذي كان في أوليته وحدانيا و في أزليته متعظما بالإلهية متكبرا بكبريائه و جبروته خلق جميع ما خلق على غير مثال كان سبق مما خلق ربنا اللطيف بلطف ربوبيته و بعلم خبره فتق و بإحكام قدرته خلق جميع ما خلق و ال زوال لملكه و ال انقطاع لمدته فوق كل شيء عال و من كل شيء دان فتجلى لخلقه من غير أن يكون يرى و هو بالمنظر الأعلى **احتجب بنوره** و سما في علوه و استتر عن خلقه و بعث إليهم شهيدا عليهم و بعث فيهم النبيين مبشرين و منذرين ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة و ليعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فيعرفوه بربوبيته بعد ما أنكروه و الحمد لله الذي أحسن الخلافة علينا أهل البيت و عند الله نحتسب عزاءنا في خير الآباء رسول الله ص و عند الله نحتسب عزاءنا في أمير المؤمنين و قد أصبت [أصيب] به الشرق و الغرب و الله ما خلف درهما و ال دينارا إلا الأربعمائة درهم أراد أن يبتاع لأهله خادما و لقد حدثني جدي رسول الله ص أن الأمر يملكه اثنا عشر إماما من أهل بيته و صفوته ما منا إلا مقتول أو مسموم ثم نزل عن منبره و اعتل بابن ملجم لعنه الله فأتى به فقال يا ابن رسول الله استبقني ركن [أكن] لك و أكفيك [أكفك] أمر عدوك بالشام فعالجه الحسن ع بسيفه فاستقبل السيف بيده فقطع خنصره ثم ضربه ضربة على يافوخه فقتله لعنه الله.(كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر ؛ ص160-۱۶۲ و الإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشرعليهم السلام / ترجمه رسولي محلاتي ؛ عربي ؛ ص452 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج43 ؛ ص363)

ب) روايت امام صادق عليه‌السلام از جد خود رسول خدا صلى الله عليه و آله كه در فقره بعدي مورد بحث و بررسي قرار خواهد گرفت

4- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبد الله جميعا عن أحمد بن محمد بن عيسى و الهيثم بن أبي مسروق النهدي و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب كلهم عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدام عن إسحاق بن غالب

عن أبي عبد الله عن أبيه ع قال قال رسول الله ص في بعض خطبه الحمد لله الذي كان في وأوليته وحدانيا و في أزليته متعظما بالإلهية متكبرا بكبريائه و جبروته ابتدأ ما ابتدع و أنشأ ما خلق على غير مثال كان سبق بشيء مما خلق ربانا القديم بلطف ربوبيته و بعلم خبره و بإحكام قدرته خلق جميع ما خلق الفلق مبدل لخلقه و لا مغير لصنعه و لا معقب لحكمه و لا راد لأمره و لا مستراح عن دعوته و لا زوال لملكه و لا انقطاع لمدته و هو الكينونون و الوالدي و الدهوم أبدا **المحتجب بنوره دون خلقه** في الأفق الطامح و العز الشامخ و الملك الباذخ فوق كل شيء علا و من كل شيء دنا فتجلى لخلقه من غير أن يكون يرى و هو بالمنظر الأعلى فأحب الاختصاص بالتوحيد إذا احتجب بنوره و سما في علوه و استتر عن خلقه بالحجب و أشهد على خلقه و يكون رسله إليهم شهداء عليهم و بعث إليهم الرسل لتكون له الحجة البالغة على خلقه و يكون رسله إليهم مبشرين و منذرين- ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة و ابتعث فيهم النبيين مبشرين و منذرين ليعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فيعرفوه بربوبيته بعد ما أنكروا و يوحدوه بالإلهية بعد ما عضدوا(التوحيد (للصدوق) ؛ (ط - بيروت) ؛ ج4 ؛ ص288)

۳) روایت امام صادق علیه السلام در علل الشرائع

حدثنا محمد بن الحسن قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن علي عن عمرو بن أبي المقدام عن إسحاق بن غالب عن أبي عبد الله ع في كلام له يقول فيه الحمد لله المتحجب بالنور دون خلقه في الأفق الطامح و العز الشامخ و الملك الباذخ فوق كل شيء علا و من كل شيء دنا فتجلى لخلقه من غير أن يكون يرى و هو يرى و هو بالمنظر الأعلى **فأحب الاختصاص بالتوحيد إذا احتجب بنوره** و سما في علوه و استتر عن خلقه بالحجب و أشهد على خلقه و يكون رسله إليهم مبشرين و منذرين ليهلك من هلك عن بينة و ليحيى من حي عن بينة و ابتعث فيهم النبيين مبشرين و منذرين ليعقل العباد عن ربهم ما جهلوه و عرفوه بربوبيته بعد ما أنكروا و يوحدوه بالإلهية بعد ما عندوا.(علل الشرائع ؛ ج1 ؛ ص119 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج11 ؛ ص37-۳۸)

۴) دعای امام صادق علیه السلام برای پیرمرد بیمار

557 و كان الصادق ع تحت الميزاب و معه جماعة إذ جاءه شيخ فسلم ثم قال اي ابن رسول الله إني أجد مما أجد أهل البيت متعوذا به مما أحبكم و أحب عدوكم و إني بليت ببلاء شديد و قد أتيت البيت متعوذا به مما أجد و أرب أن يكون سبب عافيتي مما أجد ثم بكى و أكب على أبي عبد الله ع يقبل رأسه و رجليه و جعل يقول اذه عني فرحمه و بكى ثم قال ع أخوكم قد أتاكم متعوذا بكم فارفعوا أيديكم فرفع أبو عبد الله ع يديه و رفعنا أيدينا ثم قال اللهم إنك خلقت هذه النفس من طينة أخلصتها و جعلت منها أولياءك و أولياء أوليائك و إن شئت أن تنحي عنها الآفات فعلت اللهم و قد تعوذ [ان] بيتك الحرام الذي يأمن به كل شيء اللهم و قد تعوذ بنا و أنا أسألك اي من احتجب بنوره عن خلقه أسألك بحق محمد و علي و الحسن و الحسين اي غاية كل محزون و ملهوف و مكروب و مضطر مبتلى أن تؤمنه بأمانان مما يجد و أن تمحو من طينته ما قدر عليها من البلاء و أن تفرج كربته اي أرحم الراحمين فلما فرغ من الدعاء انطلق الرجل فلما بلغ باب المسجد رجع و بكى ثم قال الله أعلم حيث يجعل رسالته و الله ما بلغت باب المسجد و بي مما أجد قليل و لا كثير ثم ولى(الدعوات (للراوندي) / سلوة الحزين ؛ النص ؛ ص40-۴۱) و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج47 ؛ ص122 و ج91 ؛ ص204

[10] التوّحيد ونسندە : الشيخ الصدوق جلد : 1 صفحە : 45

شرح علامه مجلسی رحمه‌الله در بحارالانوار:

بيان قوله متعظما أي مستحقا للتعظيم أو عظيما في غاية العظمة و كذا قوله متكبرا و الغرض أنه لم يكن عظمته و كبرياؤه و إلهيته متوقفة على إيجاد خلقه و قوله ربنا مبتدأ و فتق خبره و الظرفان متعلقان بفتق و إضافة العلم إلى الخبر للتأكيد و في بعض النسخ باللجيم قوله و هو إشارة إلى قوله تعالى فالق الإصباح قوله لا معقب لحكمه أي لا راد له و ظلمة الليل و قلق أي حركته و الكينونة حقيقته الذي يعقب الشيء بالإبطال و المستراح محل الاستراحة أي لا مفر عن دعوته و أي ليس حجابه إلا نوريته و الديمومة مبالغة في الكائن و الدائم قوله **المحتجب بنوره** أي و قهر و تجرده و كماله و رفعته و جلاله و الطامح المرتفع كالشامخ و الباذخ يقال جبل شامخ أي شاهق و شرف باذخ أي عال. قوله **و هو بالمنظر الأعلى** المنظر الموضع المرتفع الذي ينظر إليه أي موضعه أرفع من أن ينظر إليه بالأبصار و الأوهام و العقول أو المراد بالمنظر المدارك و المشاعر أي هو أعلى و أرفع من أن يكون في مشاعر الخلق و يحتمل أن يكون كناية عن علمه بكل شيء أي الموضع الذي ينظر فيه أعلى من كل شيء إذ الأعلى ينظر إلى الأسفل غالبا بسهولة. قوله **فأحب الاختصاص بالتوحيد** أي بكونه موحدا أي الوحده و التعريف غيره كما هو إذ هو محتجب عنهم أو أحب أن يوحدوه فقط دون غيره إذ لو كان ظاهرا للعقول و الحواس كان مشاركا للممكنات في الوحدة الاعتبارية فلا تكون الوحدة الصادقة عليه مختصة به و على هذا فالمحبة مؤولة باقتضاء ذاته تعالى من حيث كماله ذلك و كذا على الأول إلا أن يقال إن المراد أنه حجب عنهم أو لا يمكنهم من معرفته ثم أفاض معرفته عليهم بتوسط الأنبياء و الرسل و بما يحصل لهم من القربات بالطاعات ليعلموا أن ليس توحيدهم له إلا بتوفيقه و هدايته تعالى و يؤيده ما بعده لا سيما قوله و ليعقل العباد.(بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج4، ص: 288-۲۸۹)

[11] و استحقاق الطاعة إنما يتقرر بآيات تدل على كون تلك الشريعة من عند ربه و تلك الآيات هي معجزاته و هي إما قولية و إما فعلية و الخواص للقولية أظهر و العوام للفعلية أظهر و الفعلية مجردة عن القولية(شرح الاشارات و التنبيهات للمحقق الطوسی، ج 3 ،صفحه : 372)

منابع این تفکیک، روایت معروف جناب ابن سکیت رحمه‌الله است:

20- الحسين بن محمد عن أحمد بن محمد السياري عن أبي يعقوب البغدادي قال: قال ابن السكيت لأبي الحسن ع لما ذا بعث الله موسى بن عمران ع باليد و العصا و آلة السحر و بعث عيسى بآلة الطب و بعث محمدا صلى الله عليه و آله و على جميع الأنبياء بالكلام و الخطب فقال أبو الحسن ع إن الله لما بعث موسى ع كان الغالب على أهل عصره السحر فأتاهم من عند الله بما لم يكن في وسعهم مثله و أثبت به الحجة عليهم و إن الله بعث عيسى ع في وقت قد ظهرت فيه الزمانات و احتاج الناس إلى الطب فأتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله و بما أحيا لهم الموتى و أبرأ الأكمه و الأبرص بإذن الله و أثبت به الحجة عليهم و إن الله بعث محمدا ص في وقت كان الغالب على أهل عصره الخطب و الكلام و أظنه قال الشعر فأتاهم من عند الله من مواعظه و حكمه ما أبطل به قولهم و أثبت به الحجة عليهم قال فقال ابن السكيت **فما الحجة على الخلق اليوم قال فقال ع العقل** يعرف به الصادق على الله فيصدقه و الكاذب على الله فيكذبه قال فقال ابن السكيت هذا و الله هو الجواب.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج 1 ؛ ص24-۲۵)

مرحوم آخوند ملا صدرا و جناب فیض در شرح این روایت می‌فرمایند:

و اما المطلب الثاني: فهو انه لما ظهر من كلامه ان الحجة على الخلق في زمان كل نبي من الأنبياء عليهم السلام كانت معجزة ذلك النبي عليه السلام و كانت من جنس ما كان غالبا على قومه، فاطاعوه و آمنوا به و عرفوا صدق دعواه لما شاهدوا منه اظهار المعجزة و احسوا بها، **فان كثرة الناس اذعنوا و اطوع للمحسوس منهم للمعقول**، فلما الحجة عليهم عند ما غابت عنهم الأنبياء المؤيدون بالمعجزات، و الدليل النقلي غير كاف في حصول الايمان و اليقين، و القرآن و ان كان

باقيا الى الآن لكن ليس الغالب على الخلق اليوم غريزة الفصاحة حتى يعرفوا حجيته.

فاجاب عليه السلام بان الحجة عليهم في هذا الزمان العقل فقط، به يعرف الحق من الباطل و الصدق من الكذب، فيقع به اذعان الصادق على الله و رسوله و تكذيب المفتري عليه و على رسوله تنبيها على ترقي الاستعدادات و لطافة القرائح في هذه الامة المسلمة حتى استغنوا بعقولهم عن مشاهدة المعجزات المحسوسة، فان **حصول الايمان بالله و اليوم الاخر من جهة المعجزة الحسية دين اللئام و منهج العوام**، و اهل البصيرة لا يقنعون بها اذ لا يحصل بها الا العقيدة بالقلب دون الانكشاف على البصيرة، و الاذعان في الظاهر دون انشراح الصدر بنور اليقين في القلب.

أقول: من شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه (الزمر- 22)، و ذلك **لتطرق الشبهة في المعجزات الحسية و لا شبهة في اليقينيات العقلية**، و لذلك من آمن بموسى عليه السلام بصيرورة العصا ثعبانا كفر به و اذعن للسامري بجعل حليهم عجلا جسدا له خوار.

فأفاد عليه السلام ان العقل هو الحجة على الناس في هذا الزمان لا غير، لما يادي عقولهم من الكتاب المنزل على نبيهم و الميزان النازل معه من السماء لقوله تعالى: لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط (الحديد- 25).(شرح أصول الكافي (صدرا) ؛ ج1 ؛ ص552-553)

العقل فيه تنبيه على ترقي الاستعدادات و تلطف القرائح في هذه الأمة حتى استغنوا بعقولهم عن مشاهدة المعجزات المحسوسة **فإن الإيمان بالمعجزة دين اللئام و منهج العوام** و أهل البصيرة لا يقنعون إلا بانشراح الصدر بنور اليقين أقول: من شرح الله صدره للإسلام فهو على نور من ربه تعرف به الصادق على الله بعلمه بكتاب الله و مراعاته له و تمسكه بالسنة و حفظه لها و الكاذب على الله بجهله بالكتاب و تركه له و مخالفته السنة و عدم مبالاته بها(الوافي ؛ ج1 ؛ ص112)

[12] طبق بیان مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعة، علامه حلی اولین کسی است که خواجه را به این وصف می ستاید: و قال العلامة الحلي: كان هذا الشيخ أفضل أهل زمانه في العلوم العقلية و النقلية. و قال عنه في موضع آخر: هو أستاذ البشر و العقل الحادي عشر.(أعيان الشيعة، ج9، ص: 415)

در کتاب شفاء الصدور نیز دو بار این وصف را برای خواجه به کار برده اند:

و اين قول مرضى حضرت استاد البشر و عقل حادى عشر خواجه نصير الدين طوسى قدس اللّه سره القدوسى است و كفى به حجة.(شفاء الصدور، ج ۱، ص ۹۷-۹۸)

ولی به حمد اللّه ما را حاجت به غزالی نیست، چه صد چون غزالی از کماء راسخین و عرفای شامخین و فقهاء راشدین و صلحای زاهدین در علمای شیعه هستند، چه حاجت به بودن چون اوئی.

در طایفه ای که مثل استاد البشر خواجه نصیر - رضی اللّه عنه - باشد که مؤالف و مخالف طوعا و کرها او را به استادی مسلم دارند گاهی افضل المحققین لقبش میدهند، و وقتی عقل حادی عشرش میخوانند، و جائی سلطان الفقهاء والمحکماء والوزرائش مینامند، چنانچه در اجازه شهید ثانی برای حسین بن عبد الصمد والد شیخ بهائی است، و موضعی در حق او میگویند افضل أهل عصره في العلوم العقلية والنقلية چنانچه علامه و محقق ثانی در حق وی شهادت داده اند.(شفاء الصدور، ج ۲، ص ۲۵۱)

ایشان رد ود جای ازکتاب نیز وصف استاذ البشر را برای خواجه به کار رفته است:

و حضرت استاد البشر خواجه نصیر طوسی، قدس سره القدوسی(شفاء الصدور، ج ۱، ص ۱۱۵)

واستاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی(شفاء الصدور، ج ۱، ص ۲۳۶)

[13] التوّحید، ج 1 ،صفحه 184 و بحار الأنوار (ط - بیروت) ؛ ج3 ؛ ص330 و ج101 ؛ ص205-۲۰۶

این روایت در غارات ثقفی هم نقل شده است:

حدثنا محمد قال: حدثنا الحسن قال: حدثنا إبراهیم قال: و حدثنی بشیر بن خثیمة المرادی قال: حدثنا عبد القدوس عن أبی إسحاق عن الحارث عن علی ع: أنه دخل السوق فقال: «ای معشر اللحامین من نفخ منکم فی اللحم فلیس منا» فإذا هو برجل موله هذره فقال: کل و الذی احتجب بالسبع فضربه علی ع علی ظهره ثم قال: «ای لحام و من الذی احتجب بالسبع؟» قال: رب العالمین ای أمیر المؤمنین فقال له: «أخطأت ثکلتک أمک إن الله لیس بینه و بین خلقه حجاب لأنه معهم أینما کانوا» فقال الرجل: ما کفارة ما قلت ای أمیر المؤمنین؟ قال: «أن تعلم أن الله معک حیث کنت» قال: أطعم المساکین؟ قال: «کم».(الغارات (ط - القدیمة) ؛ ج1 ؛ ص68 و الغارات (ط - الحدیثة)، ج1، ص: 111-۱۱۲ و بحار الأنوار (ط - بیروت) ؛ ج101 ؛ ص245)

مضمون نزدیک به این روایت نیز در ارشاد شیخ مفید آمده است:

و مما حفظ عنه ع فی نفی التشبیه عن الله عز اسمه ما رواه الشعبی قال: سمع أمیر المؤمنین ع رجلا یقول **و الذی احتجب بسبع طباق** فعلاه بالدرة ثم قال له ای ویلک إن الله أجل من أن یحتجب عن شیء و أی شیء فی الأرض و ما فی السماء قال الرجل أ فأکفر عن یمینی ای أمیر المؤمنین قال لا لم تحلف بالله فتلزمک کفارة و إنما حلفت بغیره(الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد ؛ ج1 ؛ ص224 و بحار الأنوار (ط - بیروت) ؛ ج3 ؛ ص310 و ج101 ؛ ص205)

و أخبرنی الشیخ أدام الله عزه مرسلا عن علی بن عاصم عن عطاء بن السائب عن میسرة أن أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب ع مر برحبة القصاریین بالکوفة فسمع رجلا یقول و الذی **احتجب بسبع طباق** قال فعلاه بالدرة و قال له ویلک إن الله لا یحجبه شیء عن شیء فقال الرجل أ فأکفر عن یمینی ای أمیر المؤمنین فقال لا إنک حلفت بغیر الله تعالی.(الفصول المختارة ؛ ص65)

و زعم الشعبی أنه سمع أمیر المؤمنین ع رجلا یقول و الذی **احتجب بسبع طباق** فعلاه بالدرة ثم قال له ویلک إن الله أجل من أن یحتجب عنه شیء سحاب من لا یحویه مکان و لا یخفی علیه شیء فی الأرض و لا فی السماء فقال الرجل أ فأکفر عن یمینی قال لا لم تحلف بالله فیلزمک کفارة و إنما حلفت بغیره.(متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب) ؛ ج1 ؛ ص75)

و روی الشعبی أنه سمع أمیر المؤمنین ع رجلا یقول و الذی احتجب بسبع طباق فعلاه بالدرة ثم قال له ای ویلک إن الله أجل من أن یحتجب عن شیء و أی شیء سحاب الذی لا یحویه مکان و لا یخفی علیه شیء فی الأرض و لا فی السماء فقال الرجل أفأکفر عن یمینی ای أمیر المؤمنین و قال لم تحلف بالله فیلزمک کفارة فإنما حلفت بغیره.(الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) ؛ ج1 ؛ ص210)

- و فيه- سمع أمير المؤمنين عليه السلام: رجل يقول: و الذي احتجب بسبع طباق فعلاه بالدرة و قال له: ثم قال له: «و يلك إن الله أجل من أن يحتجب بشيء و يحتجب عنه شيء، سبحان الذي ال يحويه مكان، و ال يخفى عليه شيء في الأرض و ال في السماء» فقال الرجل: أ فأكفر عن يميني؟ قال: ال لم تحلف بالله فيلزمك الكفارة و انما حلفت بغيره»(وداور الأخبار فيما يتعلق بأصول الدين للفيض) ؛ النص ؛ ص80)

29527- 9- محمد بن محمد بن النعمان المفيد في العيون و المحاسن عن علي بن عاصم عن عطاء بن السائب عن ميسرة قال: إن أمير المؤمنين ع مر برحبة القصابين بالكوفة- فسمع رجل يقول ال و الذي احتجب بسبع طباق قال فعلاه بالدرة و قال له ويحك إن الله ال يحجبه شيء و ال يحتجب عن شيء قال الرجل أنا أكفر عن يميني اي أمير المؤمنين قال ال لأنك حلفت بغير الله.(وسائل الشيعة ؛ ج23 ؛ ص262)

مرحوم مال رفیع الدین گیلانی در شرح این فقره می فرماید:

قوله عليه السلام: (ليس بين الخالق والمخلوق شيء). [ح 4/ 311] أي ال حجاب و ال صورة و ال مثال و ال غير ذلك.

وهذا أيضا صريح في أن ليس المراد بها المعاني المذكورة التي مصداقاتها المخلوقات، بل الصفات الزائدة الموجودة كالشكل والمقدار والتخطيط، وما يلزمها من الاحتجاب والتواري بالحجاب.

وفي كتاب التوحيد عن الحارث الأعور، عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنه دخل السوق فإذا هو برجل موليه ظهره يقول: ال والذي احتجب بالسبع. فضربه علي عليه السلام ظهره، ثم قال: «من الذي احتجب بالسبع؟» قال: الله يا أمير المؤمنين، قال: «أخطأت ثكلتك امك، إن الله عزوجل ليس بينه وبين خلقه حجاب؛ لأنه معهم أينما كانوا». قال: ما كفارة ما قلت يا أمير المؤمنين؟ قال: «أن تعلم أن الله معك حيث كنت» قال: اطعم المساكين، قال: «ال، إنما حلفت بغير ربك»

أقول: هذا الرجل كان قد عرف الله بالحجاب، ولذا لم يعرفه؛ لأنه قال عليه السلام: «إنك حلفت بغير ربك». ولذا قال أبو عبدالله عليه السلام في الحديث الذي نحن فيه: «فمن لم يعرفه به فليس يعرفه، إنما يعرف غيره».

وقول أمير المؤمنين عليه السلام: «ليس بينه وبين خلقه حجاب؛ لأنه معهم» نفي وجود الحجاب لعلة المعية، ال نهي عن اتخاذ الحجاب- وإن لزمه- والتفسير بأئمة الضلال وعلماء السوء مثبت وجود الحجاب، وليس في المعنى نهي عن اتخاذه.

ومن الاتفاقات أن رجل من البراهمة قبل بلوغي في هذه التعليقة إلى هذا الحديث أنشأ بيت شعر، و هو هذا:

ار بيان مرد مست چشم عينک حجاب
مخاتها دوز زپردة جانان نظر بعارض

وكان اسمه برهمن، فقلت في جوابه:

ار بيان مرد مست چشم عينک حجاب
ت پرستی گفت بت پرستی حک برهمن

ار عمان ين اني نک حل بای ؟ستاظرنه ک
ت وی خود حجابی و عینک حجاب چشم حجاب

هم اوست ناظر و هم اوست خويش ار منظور — بآن نظر شده حاصل ثبوت اشيا ار

تو آفريده و حق است آفريننده — ز حد وهم برون دان جناب اعلى ار

وجود فاقرة الذات اين قدر فهماند — كه از غنى بذاتيست بدو اشيا ار

مگر بهشت غنى گر فقير شد مفهوم — مگر كه راه بود عاقلان دانا ار

از و هر آنچه به وهم آيدت، كن استغفار — زاعتراف بموجد برون منه پا ار

تو عبد عاجز و محتاج و او غنى قوى — چه بون لا يتناهاست در ميان ما ار

زلطف اوست كه از بهر احتياج عباد — براى وصف خود انشا نمود اشيا ار

(الذريعة إلى حافظ الشريعة (شرح أصول الكافي جيلانى) ؛ ج1 ؛ ص364-۳۶۵)

در کافی شریف، روایتی است زیبا که باید با روایات بحث ما سنجیده شود:

16- علي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد عن ربعي عن زرارة عن أبي جعفر ع قال سمعته يقول إن الله عز و جل لا يوصف و كيف يوصف و قال في كتابه- و ما قدروا الله حق قدره فلا يوصف بقدر إلا كان أعظم من ذلك و إن النبي ص لا يوصف و **كيف يوصف عبد احتجب الله عز و جل بسبع** و جعل طاعته في الأرض كطاعته في السماء فقال و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و من أطاع هذا فقد أطاعني و من عصاه فقد عصاني و فوض إليه و إنا لا نوصف و كيف يوصف قوم رفع الله عنهم الرجس و هو الشك و المؤمن لا يوصف و إن المؤمن ليلقى أخاه فيصافحه فلا يزال الله ينظر إليهما و الذنوب تتحات عن وجوههما كما يتحات الورق عن الشجر.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج2 ؛ ص182 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج73 ؛ ص30)

شارحین در مورد مفاد فقره« كيف يوصف عبد احتجب الله عز و جل بسبع» احتمالات متعدّد مطرح کرده اند که در میان احتمالات، احتجاب خداوند به آسمان های هفتگانه مطرح شده است:

ملاصالح مازندرانی ره

قوله (و كيف يوصف عبد احتجب الله عز و جل بسبع) لعل المراد أنه لا يمكن ان يوصف عبد اتخذه الله عز و جل حجابا فى سبع سماوات و سبع ارضين وجهه إليه يستفيض منه و وجهه الى الممكنات يفيض عليها،

أو اتخذه حجابا بسبع صفات الذات لكونه مظهرها و انكشافها له و هى حجب نورانية لو انكشف وصف منها لاضاء بأنوار الهداية كل ملتبس فصار «ص» بانكشافها له حجابا نورانيا مثلها

أو أزال عنه الحجاب بسبع سماوات و سبع أرضين على أن تكون الهمزة للسلب فقد ترفع قدره عن المجردات الملكوتية و الملائكة اللاهوتية و تنزه قلبه عن العوائق البشرية و العلائق الناسوتية،

و يمكن أن يكون اشارة الى ما وصل إليه من حجب المعراج و هذا الذي ذكرنا من باب الاحتمال و الله أعلم بحقيقة الحال (للمولى صالح المازندراني) ؛ ج9 ؛ ص57)

فیض کاشانی ره

قد ورد في الحديث أن لله سبعين ألف حجاب من نور و ظلمة ولو كشفها لأحرقت سبحات وجهه ما انتهى إليه بصره.

و على هذا فيحتمل أن يكون معنى قوله ع احتجب الله بسبع أنه ص قد ارتفع الحجب بينه و بين الله سبحانه حتى بقي من السبعين ألف سبع و الله و رسوله و ابن رسوله أعلم(الوافي ؛ ج5 ؛ ص614)

علامه مجلسي ره

قوله عليه السلام: احتجب الله بسبع، أقول: هذه العبارة تحتمل وجوها شتى نذكر بعضها" الأول" ما ذكره بعض العارفين: أنه قد ورد في الحديث أن لله سبعين ألف حجاب من نور و ظلمة، ولو كشفها لأحرقت سبحات وجهه ما انتهى إليه بصره، و على هذا فيحتمل أن يكون معنى قوله عليه السلام: احتجب الله بسبع أنه صلى الله عليه و آله و سلم قد ارتفع الحجب بينه و بين الله تعالى حتى بقي من السبعين ألف سبع، أقول: كأنه قرأ الجلالة بالرفع و قدر العائد أي احتجب الله عنه بسبع.

الثاني: أن يقرأ بالرفع أيضا و يكون تمهيدا لما بعده أي **احتجب الله عن الخلق بسبع سماوات و جعله خليفة في عباده**، و ان طاعته طاعته و فوض إليه أمور خلقه بمنزلة ملك جعل بينه و بين رعيته سبعة حجب و أبواب لم يمكنهم الوصول إليه بوجه، و بعث إليهم وزيرا و نصب عليهم حاكما و كتب إليهم كتابا، تضمن وجوب طاعته و أن كل من له حاجة فليرجع إليه فإن قوله قولي و أمره أمري و حكمه حكمي، **فاحتجابه بالسبع كناية عن عدم ظهور وحيه و أمره و نهيه و تقدياته إلا من فوق سبع سماوات** و إنما يظهر لنا جميع ذلك ببيانه صلى الله عليه و آله و سلم، و هذا وجه وجيه خطر ببالي القاصر سالفا، و إن وافقني على بعضه بعض.

الثالث: أن يكون سياقه كما مر في الوجه السابق لكن يكون المعنى أنه حجب ذاته عن الخلق بسبع من الحجب النورانية و هي صفاته الكمالية التي لا تصل الخلق إليها أو التنزيهية التي صارت أسبابا لاحتجابه عن عقول الخلق و أحلامهم، و جعله صلى الله عليه و آله و سلم معرفا لذاته و صفاته و أوامره و نواهيه لجميع الخلق، و هذا أيضا مما سنح لي.

الرابع: أن يقرأ الجلالة بالنصب أي احتجب مع الله عن الخلق فوق سبع سماوات أو سبعة حجب بعد السماوات فكلمه الله و ناجاه هناك، و فيه بعد لفظا،

و قال بعضهم:لعل المراد أنه لا يمكن أن يوصف عبد اتخذه الله عز و جل حجابا بسبع سماوات و سبع أرضين وجهه إليه يستفيض منه و وجهه إلى المكانات يفيض عليها، أو اتخذه حجابا بسبع صفات الذات لكونه مظهرها و انكشافها له، و هي حجب نورانية ولو انكشف وصف منها لأضاء أنوار الهداية كل ملتبس فصار صلى الله عليه و آله و سلم بانكشافها له حجابا نورانيا مثلها، أو أزال عنه الحجاب بسبع سماوات و سبع أرضين على أن تكون الهمزة للسلب، فقد ترفع قدره من المجردات الملكوتية و الملائكة اللاهوتية، و تنزه قلبه من العوائق البشرية و العلائق الناسوتية، و يمكن أن يكون إشارة إلى ما وصل إليه من حجب المعراج، انتهى.

و لا يخفى ما في الجميع من الخبط و التشويش لا سيما في همزة السلب(مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج9 ؛ ص71-٧٢)

[14] قال أخبرني أبو الحسن علي بن محمد بن الزبير قال حدثنا محمد بن علي بن مهدي قال حدثنا محمد بن علي بن عمرو قال حدثنا أبي عن جميل بن صالح عن أبي خالد الكابلي عن الأصبغ بن نباتة قال: دخل الحارث الهمداني على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع في نفر من

الشيعة و كنت فيهم- فجعل الحارث يتأود في مشيته و يخطر الأرض بمحجنه وكان مريض- اي الدهر لان لقاق فقال ف أقبل عليه أمير المؤمنين ع و كانت له منه منزلة فقال كيف تجدك اي حارث أمير المؤمنين مني و زادني أواراً و غلياالاختصام أصحابك بابك قال و فيم خصومتهم قال فيك و أم في الثلاثة من قبلكفمن مفرط منهم غال و مقتصد تالٍ ولم من متردد مرتاب ال يدري أ يقدم يحجم فقال حسبك اي أخا همدان ألا إن خير شيعتي النمط الأوسطإليهم يرجع الغالي و بهم يلحق التالي- فقال له الحارث ول كشفت قناع أبي و أمي الرين عن قلوبنا و جعلتنا في ذلك علم بصيرة من أمرنافقال ع قد كنا فإنك امرؤ ملبوس عليك- إن دين الله ال يعرف بالرجال بل آية الحق فاعرف الحق تعرف أهله- اي حارث إن الحق أحسن الحديث و الصادعبه مجاهد و بالحق أخبرك فأرعني سمعك ثم خبر به من كان له حصافة من أصحابك ألا إني عبد الله و أخو رسوله و صديقه الأول صدقته و آدم بين الروح و الجسد ثم إني صديقه الأول في أمتكم حقا فنحن الأولون و نحن الآخرون و نحن خاصته اي حارث و خالصته و أنا صنوه و وصيه و وليه- و صاحب نجواه و سره أوتيت فهم الكتاب- و فصل الخطاب و علم القرون و الأسباب استودعت ألف مفتاح يفتح كل مفتاح ألف باب يفضي كل باب إلى ألف ألف عهد و أيدت و اتخذت و أمددت بليلة القدر نفالي إن ذلك يجري لي و لمن استحفظ من ذريتي ما جرى الليل و النهار حتى يرث الله الأرض و من عليها و أبشرك اي حارث لتعرفني عند الممات و عند الصراط و عند الحوض و عند المقاسمة قال الحارث و ما المقاسمة اي موالي قال مقاسمة النار أقاسمها قسمة صحيحة أقول اذه ولي فاتركيه و اذه عدوي فخذيه ثم أخذ بيد الحارث فقال اي حارث أخذت بيدك كما أخذ رسول الله ص بيدي فقال لي و قد أمير المؤمنين ع بيد الحارث فقال اي حارث أخذت بيدك كما أخذ رسول الله ص بيدي فقال لي و قد شكوت إليه حسد قريش و المنافقين لي إنه إذا كان يوم القيامة أخذت بحبل الله و بحجزته فخذ بحجزتك و أخذ ذريتك بحجزتي و أخذ أنت اي علي بحجزتي و أخذ شيعتك بحجزتكم- فما ذا يصنع الله بنبيه و ما يصنع نبيه وصيه خذها إليك اي حارث عيني عصمته من ذي العرش تعالى و أخذت أنت اي علي بحجزتي و أخذ شيعتك بحجزتكم- فما ذا يصنع الله بنبيه و ما يصنع نبيه وصيه خذها إليك اي حارث قصيرة من طويلة نعم أنت مع [من] أحببت و لك ما اكتسبت يقولها ثلاثا فقام الحارث يجر رداءه و هو يقول ما أبالي بعدها متى لقيت الموت أو لقيني.

قال جميل بن صالح و أنشدني أبو هاشم السيد الحميري رحمه الله فيما تضمنه هذا الخبر-

قول علي لحارث عجب كم ثم أعجوبة له حمل

اي حارهمدان من يمت يرني من مؤمن أو منافق قبل

يعرفني طرفه و أعرفه بنعته و اسمه و ام عمل

و أنت عند الصراط تعرفني فل تخف عثرة و ال زلل

أسقيك من بارد علي ظمإ تالله في الحلوة العسل

أقول للنار حين توقف للعرض دعيه ال تقربي الرجل

دعيه ال تقربيه إن له حبل بحبل الوصي متصل

(الأمالي (للمفيد) ؛ النص ؛ ص3-۶)

[15] وقال إسماعيل بن مجالد، عن أبيه، عن الشعبي، قال: قيل له: كنت تختلف إلى الحارث؟ قال: نعم، كنت أختلف إليه أتعلم الحساب، **كان أحسب الناس**.(كتاب تهذيب الكمال في أسماء الرجال ج ۵، ص249)

وقال مجالد: قيل للشعبي: كنت تختلف إلى الحارث؟ قال:نعم، أتعلم الحساب، **وكان أحسب الناس**....

وعن سلمة بن كهيل عن بكير الطائي قال: لما أصيب علي –رضي الله عنه- فشت أحاديث، ففزع لها من شاء الله من الناس، فقالوا: من أعلم الناس بحديث علي؟ فقالوا: الحارث الأعور، فوجدوا الحارث قد مات.

وقال أبو بكر بن أبي داود: كان الحارث أفقه الناس. وأفرض الناس **وأحسب الناس**، تعلم الفرائض من علي.(كتاب تذهيب تهذيب الكمال في أسماء الرجال، ج ٢ ، ص180)

- حدثنا الساجي، حدثني أحمد بن محمد، حدثنا بشر بن آدم، حدثنا إسماعيل بن مجالد، عن أبيه عن الشعبي، قال: قيل له كنت تختلف إلى الحارث؟ قال: نعم كنت أختلف إليه أتعلم منه الحساب **وكان أحسب الناس**.(كتاب الكامل في ضعفاء الرجال، ج ٢، ص451)

برای مطالعه بیشتر در این زمینه به صفحه «حارث همدانی احسب الناس» در سایت فدکیه مراجعه فرمایید.

[16] و إياك و مقاعد الأسواق فإنها **محاضر الشيطان** و معاريض الفتن(نهج البلاغة (للصبحي صالح) ؛ ص460)

9038- مجالس الأسواق محاضر الشيطان.(عيون الحكم و المواعظ (لليثي) ؛ ص488)

3751- قال أمير المؤمنين ع جاء أعرابي من بني عامر إلى النبي ص فسأله عن شر بقاع الأرض و خير بقاع الأرض فقال له رسول الله ص شر بقاع الأرض الأسواق و هي **ميدان إبليس** يغدو برايته و يضع كرسيه و يبث ذريته فبين مطفف في قفيز أو طائش في ميزان أو سارق في ذرع وآخر و آخر و كاذب في سلعة فيقول عليكم برجل مات أبوه و أبوكم حي فلا يزال مع ذلك أول داخل و آخر خارج منها.(من لا يحضره الفقيه ؛ ج3 ؛ ص199)

و روایت جناب سلمان رحمه الله در منابع عامه:

2541 - حدثنا القاسم بن محمد، قال: أخبرنا محمد بن فضيل، عن عاصم الأحول، عن أبي عثمان، عن سلمان رضي الله عنه، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «لا تكونن إن استطعت أول من يدخل السوق ولا آخر من يخرج منها فإنها **معركة الشيطان** وبها ينصب رايته» مسند البزار = البحر الزخار (6/ 502)

6118 - حدثنا محمد بن العباس الأخرم الأصبهاني، ثنا القاسم بن يزيد بن كليب، ثنا محمد بن فضيل، عن عاصم، عن أبي عثمان، عن سلمان قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا تكن أول من يدخل السوق، ولا آخر من يخرج منها، ففيها **باض الشيطان وفرخ**» المعجم الكبير للطبراني (6/ 248)

6131 - حدثنا عبدان بن أحمد، ثنا أبو الربيع الحارثي، ثنا يزيد بن سفيان بن عبد الله بن رواحة، ثنا سليمان التيمي، عن أبي عثمان، عن سلمان قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لا تكن أول من يدخل السوق، ولا آخر من يخرج منها، فإنها **معركة - وأ قال مرة** - الشيطان، وبها رايته» المعجم الكبير للطبراني (6/ 252)

8545 - حدثنا أبو مسلم الكشي، ثنا أبو عاصم، عن عبد الجبار، ثنا الثقفي، عن زرعة، عن بلال بن عصمة، قال: بينما أنا مع عبد الله، إذ رأيت جماعة فهبت ثم رجعت، فقال: «إياك وكبة السوق فإنها **كبة الشيطان**» المعجم الكبير للطبراني (9/ 104)

10172 - أخبرنا أبو الحسين بن بشران، أنا إسماعيل بن محمد الصفار، نا محمد بن عبد الملك، نا يزيد بن هارون، نا سليمان، ح، [ص:194] وأخبرنا أبو الحسين، نا إسماعيل، نا بشر بن موسى، نا الحميدي، عن سفيان، قال: قال لنا التيمي: عن أبي عثمان، عن سلمان: " لا تكن أول أهل السوق ولا آخرهم خروجا، فإن فيها باض الشيطان وفرخ ". وفي رواية يزيد:" لا تكن أول داخل السوق ولا آخرهم دخولا، فإن بها **فرخ الشيطان، ومرکز رايته** " شعب الإيمان (13/ 193)

100 - (2451) حدثني عبد الأعلى بن حماد، ومحمد بن عبد الأعلى القيسي، كلاهما عن المعتمر، قال: ابن حماد، حدثنا معتمر بن سليمان، قال: سمعت أبي، حدثنا أبو عثمان، عن سلمان، قال: لا تكونن إن استطعت، أول من يدخل السوق ولا آخر من يخرج منها، فإنها معركة الشيطان، وبها ينصب رايته. قال: وأنبئت أن جبريل عليه السلام، أتى نبي الله صلى الله عليه وسلم، وعنده أم سلمة، قال: فجعل يتحدث، ثم قام فقال نبي الله صلى الله عليه وسلم لأم سلمة: «من هذا؟» أو كما قال: قالت: هذا دحية، قال: فقالت أم سلمة: ايم الله ما حسبته إلا إياه، حتى سمعت خطبة نبي الله صلى الله عليه وسلم - يخبر خبرنا أو كما قال: قال: فقلت لأبي عثمان: ممن سمعت هذا؟ قال: من أسامة بن زيد صحيح مسلم (4/ 1906)

34675 - أبو أسامة، عن عون، عن أبي عثمان، قال: قال لي سلمان الفارسي: «إن السوق **مبيض الشيطان ومفرخه**، فإن استطعت أن لا تكون أول من يدخلها ولا آخر من يخرج منها فافعل» مصنف ابن أبي شيبة (7/ 122)

[17] النور 37

[18] در سور جمعه وَالَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ؛ يعنى همه امى هستند؛ يعنى خواندن رسولى را فى الاولين و الآخرين فرستاد كه نوابغ دهر، نظير فارابيها، شيخ طوسيها و علامه حليها و محقق طوسيها و الم صدرها و ارسطوها و افلاطونها همه جمع شوند كه جناب خاتم النبياء صلّى اللّه عليه و اله در ميانشان قرار بگيرد آنها خودشان همه اين آيه را ميخوانند كه وَ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ؛ يعنى امّا همه عوامي و ايشان عالمند. امّا و او عالم است و اگر نوابغ دهر جمع شوند و جناب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و وصى عليه السّلام در ميانشان باشد اينها ميگويند: امّا امّى هستيم و جناب ايشان عالمند.(شرح فارسى الأسفار الأربعة (حسنزاده)، جلد: ۱، صفحه: ۸۰)

آنقدر جان بالا و روح قوى است و ظرف حقايق نظامه هستى ميباشد و آنقدر عظمت وجودى دارد و آنقدر امثال ماها دوريم و دوريم كه اگر واقع را بشكافيم هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ؛ اگر نوابغ و يك مردها و يك فنهاى فنان در فنون مختلف، اين نوابغ دهر را در يكجا جمع

كنيم و جناب خاتم در ميان ايشان خودش را بشناساند و به حرف بيايد اين نوابغ همه اعتراف ميكنند كه، هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ: اميين، يعنى نوابغ و فحول و بزرگان. آنقدر او عظيم است كه نوابغ اعتراف ميكنند كه «هو الذى». اوست عالم و دانا ما كه هستيم! وَ أَمّا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلّا قَلِيلًا دربار ما صادق است.(شرح فارسى الأسفار الأربعة (حسنزاده)، جلد: ۱، صفحه ۵۰۶)

همه انسانها از جمله نوابغ دهر مثل فارابيها و بوعليها را در كنار حضرت خاتم صلى الله عليه و آله بنشانيد مُهر امّى بودن طبق آيه شريفه بر آنها زده شده است«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ».(شرح فارسى الأسفار الأربعة (حسنزاده)، جلد: ۳، صفحه: ۴۶۶)

[19] إلهي أنا عبدك الضعيف المذنب و مولاك المنيب فلا تجعلني ممن صرفت عنه وجهك و حجبه [حجبك] سهوه عن عفوك إلهي هب لي كمال الانقطاع إليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل إلى معدن العظمة و تصير أرواحنا معلقة بعز قدسك(إقبال الأعمال (ط - القديمة) ؛ ج2 ؛ ص687 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج91 ؛ ص99 و داد المعاد - مفتاح الجنان ؛ ص49)

[20] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[21] **علامه مجلسی** ره ذیل باب «الحجب و الاستار و السرادقات» توضیح مفصلی در مورد انواع حجب دارند:

و التحقيق أن لتلك الأخبار ظهرا و بطنا و كلاهما حق فأما ظهرها فإنه سبحانه كما خلق العرش و الكرسي عم عدم احتياجه إليهما كذلك خلق عندهما أستارا و حجبا و سرادقات و حشاها من أنواره الغريبة المخلوقة له ليظهر لمن يشاهدها من الملائكة و بعض النبيين و لمن يسمعها من غيرهم عظمة قدرته و جلال هيبته و سعة فيضه و رحمته و لعل اختلاف الأعداد باعتبار أن في بعض الإطلاقات اعتبرت الأنواع و في بعضها الأصناف و في بعضها الأشخاص أو ضم بعضها إلى بعض في بعض التعبيرات أو اكتفي بذكر بعضها في بعض الرواياتـ

و أما بطنها فلأن الحجب المانعة عن وصول الخلق إلى معرفة كنه ذاته و صفاته أمور كثيرة **منها ما يرجع إلى نقص المخلوق و قواه و مداركه بسبب الإمكان و الافتقار و الاحتياج و الحدوث و ما يتبع ذلك من جهات النقص و العجز و هي الحجب الظلمانية** و **منها ما يرجع إلى نورية و تجرده و تقدسه و وجوب وجوده و كماله و عظمته و جلاله و سائر ما يتبع ذلك و هي الحجب النورانية** و ارتفاع تلك الحجب بنوعيه محال فلو ارتفعت لم يبق بغير ذات الحق شيء و أما المراد بكشفها رفعها في الجملة بالتخلي عن الصفات الشهوانية و الأخلاق الحيوانية و التخلق بالأخلاق الربانية بكثرة العبادات و الرياضات و المجاهدات و ممارسة العلوم الحقة فترتفع الحجب بينه و بين ربه سبحانه في الجملة فيحرق ما يظهر عليهم من أنوار جلاله تعيناتهم و إراداتهم و شهواتهم فيرون بعين اليقين كماله سبحانه و نقصهم و بقاءه و فناءهم و ذلهم و غناه و افتقارهم بل يرون وجوده المستعار في جنب وجوده الكامل عدما و قدرتهم النواقصة في جنب قدرته الكاملة عجزا بل يتخلون عن إراداتهم و علمهم و قدرتهم فيتصرف فيهم و إرادته و قدرته و علمه سبحانه فلا يشاءون إلا أن يشاء الله و لا يريدون سوى ما أراد الله و يتصرفون في الأشياء بقدرة الله فيحيون الموتى و يردون الشمس و يشقون القمر كما قال أمير المؤمنين ع ما قلعت باب خيبر بقوة جسمانية بل بقوة ربانية.**و المعنى الذي يمكن فهمه و لا ينافي أصول الدين من الفناء في الله و البقاء بالله هو هذا المعنى**(۱)،

و بعبارة أخرى **الحجب النورانية المواني التي للعبد عن الوصول إلى قربه** و غاية ما يمكن من معرفته سبحانه من جهة العبادات كالرئاء و العجب و السمعة و المراء و أشباهها و **الظلمانية ما يحجبه من المعاصي عن الوصول إليه** فإذا ارتفعت تلك الحجب تجلى الله له في قلبه و أحرق محبة ما سواه حتى نفسه عن نفسه و سيأتي تمام القول في ذلك في كتاب الإيمان و الكفر إن شاء الله تعالى و كل ذلك لا يوجب عدم وجوب الإيمان بظواهرها إلا بمعارضة نصوص صحيحة صريحة صارفة عنها و أول الإلحاد سلوك التأويل من غير دليل و الله الهادي إلى سواء السبيل(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج55 ؛ ص46-۴۷)

در تعلیقه بحارالانوار نیز چنین آمده است:

(1) الطريق الذي سلكه العلامة المؤلف رضوان الله عليه في كلامه هذا أشبه بطرق أهل الذوق و بياناتهم الف أبأس باالاشارة الى طريق أهل البحث و النظر ليكون النفع أعم و الفائدة أتم و الله المستعان.

العالم المادى عالم الحركة و التكامل، و النفس أيضا لتعلقها بالبدن المادى بل اتحادها به محكوم بهذا الحكم فهي ال تزال تسير في منازل السير و تعرج على مدارج الكمال و تقترب الى الحق المتعال حتى تصل الى ثغور الإمكان و الوجوب فعندئذ ينتهي السير و يقف الحركة« و ان الى ربك المنتهى» و منازل السير هي المراتب المتوسطة بين المادة و بين اشرف مراتب الوجود و هي بوجه ينقسم الى مادية و غير مادية و الأولى هي المراحل التي تقطعها حتى تصل الى حد التجرد و الثانية هي المراتب الكمالية العالية التي فوق ذلك و حيث إن نسبة كل مرتبة عالية باالنسبة إلى ما تحته نسبة العلة الى المعلول و المعنى االسمى الى الحرفى و المستقل الى غير المستقل كانت المرتبة العالية مشتملة على كمالات المرتبة الدانية من غير عكس فكلما أخذ قوس الوجود في النزول ضعفت المراتب و كثرت الحدود العدمية، و كلما أخذ في الصعود اشتدت المراتب و قلت الحدود الى ان تصل الى وجود ال حد له أصال و وصول النفس إلى كل مرتبة عبارة عن تعلقها بتلك المرتبة، و بعبارة اخرى بمشاهدة ارتباطها بها بحيث ال ترى لنفسها استقالال باالنسبة إليها، و إن شئت قلت، بفنائها عن ذاتها و خروجها عما له من الحدود باالنسبة اليها.

و بعد هذه المقدمة نقول: الحدود الالزمة لكل مرتبة العارضة لحقيقة وجود الشيء. الذي في تلك المرتبة هي التي تحجب ذلك الشيء من الوصول الى المرتبة العالية و إدراك ما لها من الكمال و العظمة فإذا خرج الشيء عن هذه الحدود و خلع تلك القيود أمكنه الترقي الى درجة ما فوقه فيرى عندئذ ذاته متعلقة به غير مستقلة عنه و يعرف ما له من البهاء و الشرف و الكمال و العظمة، فتلك الحدود هي الحاجبة عن حقيقة الوجود المطلقة عن كل قيد فالنفس الواله الى الالذائذ المادية هي المتوغلة في ظلمات الحدود و غواشي القيود، و هي ابعد النفوس عن الحق تعالى، فكلما انخلعت من القيود المادية و قطعت تعلقها عن زخارف هذه الدنيا الدنية اقتربت من عالم النور و السرور و البهاء و الحبور، حتى تتجرد تجردا سامیا فتشاهد نفسها جوهرا مجردا عن المادة و الصورة و عند ذلك خرجت عن **الحجب الظلمانية، و هي حقيقة الذنوب و المعاصي و الأخالق الذميمة، و رأسها حب الدنيا و الاخالد الى أرض الطبيعة** و قد روى الفريقان عن النبي صلى الله عليه و آله« حب الدنيا رأس كل خطيئة» لكنها بعد محتجبة باالحجب النورانية و هي ألطف و أرق و اذا كان تشخيصها أصعب، و معرفتها الى الدقة و الحذاقة أحوج، فرب سالك في هذه المسالك لما شاهد بعض المراتب الدانية زعم أنه وصل إلى أقصى الكمالات و أرفع الدرجات، و صار ذلك سببا لتوقفه في تلك المرتبة و احتجابه بها، و نعم ما قيل:

رقّ الزجاج و رقّت الخمر فتشابها و تشابه االمر

فكأنها خمر و ال قدح و كأنها قدح و ال خمر

فمن شمله عناية الحق و ساعده التوفيق فخصه الله بعبادته، و هيم قلبه لارادته، و فرغ فؤاده لمحبته، و أزال محبة الاغيار عن قلبه، و أشرق له نوره، و كشف له سبحات وجهه، و رفع عنه حجب كبريائه و سرادقات عزه و جالله، و تجلى له في سره، ثم وفقه للاستقامة في أمره و التمكن في مقامه فارتفع عنه كل حجاب، و تعلق بعز قدس رب االرباب فقد هنأ عيشه و طاب حياته. فطوبى له ثم طوبى له. و قد ظهر مما ذكرنا أن معنى ارتفاع الحجاب مشاهدة عدم استقالل النفس الى الله تعالى متعلقا به غير مستقل بنفسه الى يزلم منه محال و ال ينافي شيئا من أصول الدين و الله الهادى و المعين.(همان، ص ۴۶)

... الحجب النورانية و هي صفاته الكمالية التي ال تصل الخلق إليها أو التنزيهية التي صارت أسبابا لاحتجابه عن عقول الخلق و أحالمهم(مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج9 ؛ ص71)

مال صالح مازندرانی رحمه‌الله:

المراد بغيبه المكنون الأسرار الربوبية و الأنوار الإلهية و الصفات الكمالية المستورة عن أبصار ذوي البصائر بحجب ظلمانية و أستار نورانية، أما الحجب الظلمانية فهي الهيئات البدنية و الظلمات النفسانية الحاجبة للنفس عن مشاهدة أنوار جلال الله و أسراره بالكلية، و أما الحجب النورانية فهي أنوار العظمة المانعة من مشاهدة ذاته و صفاته و جلاله و كماله كما هي لمن خرق تلك الهيئات و خلص من تلك الظلمات و نزل في ساحة العز و الجلال و قد احتجب رسول الله صلى الله عليه و آله بحجاب يتلألأ كما دل عليه حديث المعراج فكيف غيره.(شرح الكافي- الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني) ؛ ج4 ؛ ص173)

فیض کاشانی رحمه‌الله :

و قال أستادنا أسكنه الله الفردوس الحجب النورانية متفاوتة النورية بعضها أخضر و منه أحمر و أبيض و منه غير ذلك فالنور الأبيض ما هو أقرب من نور الأنوار و الأخضر ما هو أبعد منه فكأنه ممتزج بضرب من الظلمة لقربه من لياليل حجب الأجرام الفلكية و غيرها و الأحمر هو المتوسط بينهما و ما بين كل اثنين من الثلاثة من الأنوار ما يناسبهما فاعتبر بأنوار الصبح و الشفق المختلفة في الألوان لقربها و بعدها من نور الأنوار الحسية أعني نور الشمس.فالقريب من النهار هو الأبيض و البعيد منه الممتزج بظلمة الليل هو الأخضر و المتوسط بينهما هو الأحمر ثم ما بين كل اثنين أولان أخرى منا سبة كالصفرة ما بين الحمرة و البياض و البنفسجية ما بين الخضرة و الحمرة فتلك أنوار إلهية واقعة في طريق الذاهب إلى الله بقدمي الصدق و العرفان ال بد من مروره عليها حتى يصل إليه تعالى فربما يتمثل لبعض السالك في كسوة الأمثلة الحسية و ربما ال يتمثل(الوافي، ج1، ص: 409)

[22] سوره النجم، آیه ۸

[23] زمخشری در مقدمه الادب «تدلی» را اینگونه به فارسی معنا می‌کند:**تدلی** 6 شد ورو آویخته شد **تعلق** 7 درآویخت(مقدمة الأدب ؛ متن ؛ ص263)

در القاموس المحیط و تاج العروس نیز این دو کلمه مترادف شمرده شده‌اند:

- و تدلی: تدلل،- و- من الشجر: **تعلق**(القاموس المحيط ؛ ج4 ؛ ص360)

و تدلی: تدلل؛ و به فسر الجوهري قوله تعالى: ثم دنا فتدلى ؛ قال: و هو مثل قوله: ثم ذهب إلى أهله يتمطى ، أي يتمطط قال لبيد [يصف فرسا]:

فتدلیت علیها قافلا و علی الأرض غیایات الطفل

و تدلی من الشجر: تعلق(تاج العروس ؛ ج19 ؛ ص412)

همین‌طور:

و دلى شيئا في مهواة و تدلى بنفسه، و دلى رجليه من السرير، و دلاه بحبل من سطح أو جبل. و تدلت الثمرة من الشجرة.(أساس البلاغة ؛ ص194)

[التدلي]: **تدلى من أعلى إلى أسفل**.

قال الله تعالى: ثم دنا فتدلىيعني جبريل عليه السلام، قال الهذلي:

تدلى عليها بالحبال موثقا شديد الوصاة نابل و ابن نابل

(شمس العلوم ؛ ج-4 ؛ ص2150)

و الإنسان يدلي شيئا في مهواة و يتدلى هو نفسه. و دلى الشيء في المهواة: أرسله فيها؛ قال:

من شاء دلى النفس في هوة ضنك، و لكن من له بالمضيق

أي بالخروج من المضيق، و تدليت فيها و عليها؛ قال لبيد يصف فرسا:

فتدليت عليها قافلا، و على الأرض غياياتا الطفل

أراد أنه نزل من مرباءه و هو على فرسه راكب. و ال يكون التدلي إلا من علو إلى استفال، تدلى من الشجرة. و يقال: تدلى فلان علينا من أرض كذا و كذا أي أتانا. يقال: من أين تدليت علينا؛ قال أسامة الهذلي:

تدلى عليه و هو زرق حمامة، له طحلب، في منتهى القيض، هامد

(لسان العرب ؛ ج14 ؛ ص266)

[24] سورة النجم، آية ٨-٩

[25] حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه عن عمه محمد بن أبي القاسم قال حدثني أبو سمينة محمد بن علي الصيرفي عن محمد بن عبد الله الخراساني خادم الرضا ع قال: دخل رجل من الزنادقة على الرضا ع و عنده جماعة فقال له أبو الحسن ع أيها الرجل أ رأيت إن كان القول قولكم و ليس هو كما تقولون أ لسنا و إياكم شرعا سواء و ال يضرنا ما صلينا و صمنا و زكينا و أقررنا فسكت فقال أبو الحسن ع و إن يكن القول قولنا و هو كما نقول أ لستم قد هلكتم و نجونا فقال رحمك الله فأوجدني كيف هو و أين هو قال ويلك إن الذي ذهبت إليه غلط هو أين الأين و كان و ال أين ال و هو كيف الكيف و كان و ال كيف و ال يعرف بكيفوفية و ال بأينونية و ال يدرك بحاسة و ال يقاس بشيء قال الرجل فإذا إنه ال شيء إذ لم يدرك بحاسة من الحواس- فقال أبو الحسن ع ويلك لما عجزت حواسك عن إدراكه أنكرت ربوبيته و نحن إذا عجزت حواسنا عن إدراكه أيقنا أنه ربنا خالقنا فقال الرجل فأخبرني متى كان أف أخبرك متى كان ألم يكن فأخبرني متى كان الأشياء قال الرجل فما الدليل عليه قال أبو الحسن ع إني لما نظرت إلى جسدي فلم يمكني فيه زيادة و ال نقصان في العرض و الطول و دفع المكاره عنه و جر المنفعة إليه علمت أن لهذا البنيان بانيا قال الرجل فما الدليل عليه قال أبو الحسن ع إني لما نظرت إلى جسدي فلم يمكني فيه زيادة و ال نقصان في العرض و الطول و دفع المكاره عنه و جر المنفعة إليه علمت أن لهذا البنيان بانيا فأقررت به مع ما أرى من دوران الفلك بقدرته و إنشاء السحاب و تصريف الرياح و مجرى الشمس و القمر و النجوم و غير ذلك من الآيات العجيبات المتقنات علمت أن لهذا مقدرا و منشئا- قال الرجل فلم احتجب قال أبو الحسن ع **إن الاحتجاب عن الخلق لكثرة ذنوبهم** فأما هو فال يخفى عليه خافية في آناء الليل و النهار قال فلم ال تدركه حاسة البصر قال للفرق بينه و بين خلقه الذين تدركهم حاسة الأبصار منهم و من غيرهم ثم هو أجل من أن يدركه بصر أو يحيط به وهم أضبطه عقل قال فحدني لي قال ال حد له قال و لم قال لأن كل محدود متناه إلى حد و إذا احتمل التحديد احتمل الزيادة و إذا احتمل الزيادة احتمل النقصان فهو غير محدود و ال متزايد و ال متناقص و ال متجزئ و ال متوهم قال الرجل فأخبرني عن قولكم إنه لطيف سميع بصير عليم حكيم أ يكون

السميع إلا بالأذن و البصير إلا بالعين و اللطيف إلا بعمل اليدين و الحكيم إلا بالصنعة- فقال أبو الحسن ع إن اللطيف منا على حد اتخاذ الصنعة أ و ما رأيت الرجل منا يتخذ شيئا يلطف في اتخاذه فيقال ما ألطف فلانا فكيف لا يقال للخالق الجليل لطيف إذ خلق خلقا لطيفا و جليلا و ركب في الحيوان أرواحا و خلق كل جنس متباينا عن جنسه في الصورة لا يشبه بعضه بعضا فكل له لطف من الخالق اللطيف الخبير في تركيب صورته ثم نظرنا إلى الأشجار و حملها أطايبها المأكولة منها و غير المأكولة فقلنا عند ذلك إن خالقنا لطيف لا كلطف خلقه في صنعتهم و قلنا إنه سميع لا يخفى عليه أصوات خلقه ما بين العرش إلى الثرى من الذرة إلى أكبر منها في برها و بحرها و لا تشتبه عليه لغاتها فقلنا عند ذلك إنه سميع لا بأذن و قلنا إنه بصير لا ببصر لأنه يرى أثر الذرة السحماء في الليلة الظلماء على الصخرة السوداء و يرى دبيب النمل في الليلة الدجية و يرى مضارها و منافعها و أثر سفادها و فراخها و نسلها فقلنا عند ذلك إنه بصير لا كبصر خلقه قال فما برح حتى أسلم.(التوحيد (للصدوق) ؛ ص250-۲۵۲ و عيون أخبار الرضا عليه السلام ؛ ج1 ؛ ص131-۱۳۳ و الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) ؛ ج2 ؛ ص396-۳۹۷ و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج3 ؛ ص36-۳۹)

صدر این روایت، در کافی شریف نیز آمده است:

حدثني محمد بن جعفر الأسدي عن محمد بن إسماعيل البرمكي الرازي عن الحسين بن الحسن بن بردالدينوري عن محمد بن علي عن محمد بن عبد الله الخراساني خادم الرضا ع قال: دخل رجل من الزنادقة على أبي الحسن ع و عنده جماعة فقال أبو الحسن ع أيها الرجل أ رأيت إن كان القول قولكم و ليس هو كما تقولون أ لسنا و إياكم شرعا سواء لا يضرنا ما صلينا و صمنا و زكينا و أقررنا فسكت الرجل ثم قال أبو الحسن ع و إن كان القول قولنا و هو قولنا أ لستم قد هلكتم و نجونا فقال رحمك الله أوجدني[25] كيف هو و أين هو فقال ويلك إن الذي ذهبت إليه غلط هو أين الأين بلا أين و كيف الكيف بلا كيف فلا يعرف بالكيفوفية و لا بأينونية و لا يدرك بحاسة و لا يقاس بشيء فقال الرجل فإذا إنه لا شيء إذا لم يدرك بحاسة من الحواس فقال أبو الحسن ع ويلك لما عجزت حواسك عن إدراكه أنكرت ربوبيته و نحن إذا عجزت حواسنا عن إدراكه أيقنا أنه ربنا بخلاف شيء من الأشياء قال الرجل فأخبرني متى كان قال أبو الحسن ع أخبرني متى لم يكن فأخبرك متى كان قال الرجل فما الدليل عليه فقال أبو الحسن ع إني لما نظرت إلى جسدي و لم يمكني فيه زيادة و لا نقصان في العرض و الطول و دفع المكاره عنه و جر المنفعة إليه علمت أن لهذا البنيان بانيا فأقررت به مع ما أرى من دوران الفلك بقدرته و إنشاءالسحاب و تصريف الرياح و مجرى الشمس و القمر و النجوم و غير ذلك من الآيات العجيبات المبينات علمت أن لهذا مقدرا و منشئا.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص78-۷۹)

محمد بن علي الخراساني قال الرضا ع للزنديق الذي سأله عن الدليل على الله تعالى إني لما نظرت إلى جسدي و لم يكن فيه زيادة و لا نقصان في العرض و الطول و رفع المكاره عنه و جر المنافع إليه علمت أن لهذا البنيان بانيا فأقررت مع ما أرى من دوران الفلك بقدرته و إنشاء السحاب و تصريف الرياح و مجرى الشمس و القمر و النجوم و غير ذلك من الآيات البينات علمت أن لها مقدرا و منشئا(متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب) ؛ ج1 ؛ ص46)

[26] همان 252

[27] مقصود، صدر همین روایت است:

فقال رحمك الله فأوجدني كيف هو و أين هو قال ويلك إن الذي ذهبت إليه غلط هو أين الأين و كان و لا أين و هو كيف الكيف و كان و لا كيف و لا يعرف بكيفوفية و لا بأينونية و لا يدرك بحاسة و لا يقاس بشيء قال الرجل فإذا إنه لا شيء إذ لم يدرك بحاسة من الحواس- فقال أبو الحسن ع

ويلك لما عجزت حواسك عن إدراكه أنكرت ربوبيته و نحن إذا عجزت حواسنا عن إدراكه أيقنا أنه ربنا خالف الأشياء(الكافي، ج ١، ص ٧٨ و التوحيد، ص ٢٥١)

[28] اين روايت هم در وصيت اميرالمومنين عليه السلام به جناب كميل بن زياد:

اي كميل المؤمن مرآة المؤمن لأنه يتأمله فيسد فاقته و يجمل حالته(تحف العقول ؛ النص ؛ ص 173)(ص414 ؛ ج74 ؛ بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج74 ؛ ص269 و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج71 ؛ ص270)

و هم در بيانات نبي اكرم صلي الله عليه و آله آمده است:

المؤمن مرآة المؤمن.(شرح فارسي شهاب الأخبار(كلمات قصار پيامبر خاتم ص) ؛ متن ؛ ص45)

و قال ع المؤمن مرآة المؤمن(جامع الأخبار(للشعيري) ؛ ص85)

اي كميل المؤمن مرآة المؤمن يتأمله و يسد فاقته و يجمل حالته(بشارة المصطفى لشيعة المرتضى (ط - القديمة) ؛ النص ؛ ص26)

كا، الكافي عن العدة عن سهل عن ابن أبي نجران عن مثنى الحناط عن الحارث بن المغيرة قال قال أبو عبد الله ع المسلم أخو المسلم و هو عينه و مرآته و دليله- ال يخونه و ال يظلمه و ال يخدعه و ال يكذبه و ال يغتابه.

تبييني مرآته أي يبين محاسنه ليركبها و مساويه ليجتنبها كما هو شأن المرآة أو ينظر إلى ما فيه من المعايب فيتركها فإن الإنسان في غفلة من عيوب نفسه و كذا المحاسن

و قد روي عن النبي ص المؤمن مرآة المؤمن.

و يجري فيه الوجهان المتقدمان.

قال الراوندي في ضوء الشهاب المرآة الآلة التي ترى فيها صورة الأشياء و هي مفعلة من الرؤية و المعنى أن المؤمن يحكي لأخيه المؤمن جميع ما يراه فيه فإن كان حسنا زينه له ليزداد منه و إن كان قبيحا نبهه عليه لينتهي عنه انتهى.

و أقول قد ذهب بعض الصوفية إلى أن المؤمن الثاني هو الله تعالى أي المؤمن مظهر لصفاته الكمالية تعالى شأنه كما ينطبع في المرآة صورة الشخص و الحديث يدل على أنه ليس بمراد من الخبر النبوي ص و قيل المراد أن كل من المؤمنين مظهر لصفات الآخر لأن في كل منهما صفات الآخر مثل الإيمان و أركانه و لواحقه و آثاره و الأخلاق و الآداب و ال يخفى بعده.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج71 ؛ ص270)

البته روشن است كه تطبيق روايت كافي شريف و تفسير روايت جناب كميل، منافاتي با اطلاق روايت نبوي ندارد در وجوه متعدّد آن. به عبارت ديگر اثبات معناي مناسب مخلوقات در روايت كافي، دلالت بر عدم اراده معناي اطلاقي روايت نمي كند.

[29] انسان كامل متصف به صفات ربوبي و «خليفة اللّه» مي‌باشد و شاهد آن «اَلْمُؤمِنُ مرآة الْمُؤْمِن» است كه خود حق تعالي مؤمن است و مؤمن يكي از اسماءاللّه است؛ چنان كه در آخر سوره حشر آمده است. انسان كامل مرآت اوست و حق هم مرآت اوست. چنين كسي به اطاعت و بندگي‌اش و به اتصاف به اخلاق ربوبي مثل و نمايندة اوست و فرمود:«من رآني فقد رأى اللّه»، «و لَيْسَ

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و وا دومى ندارد، ولى ايين امام يكى است.(شرح فارسى الأسفار الأربعة (حسنزاده)، جلد: ۲، صفحه: ۳۱)

اگر حق مرآت انسان قرار گيرد علم انسان مطابق اعيان ثابته بدون هيچ واسطهاى است، والا علم انسان به واسطه مطابق با اعيان ثابته است. ايينكه گفتيم كه حق تعالى مرآت انسان است، زيرا مؤمن از اسماى حق تعالى است، چنانكه در آخر سور حشر است، و مؤمن مرآت مؤمن است، چنانكه در حديث آمده است(شرح فارسى الأسفار الأربعة (حسنزاده)، جلد: ۳، صفحه: ۳۵۶)

حق سبحانه داراى اسم شريف «المؤمن» است. در آخر سور حشر ايين اسم آمده است، و سفير عظي
حق تعالى فرمود: «المؤمن مرآة المؤمن» و شما هم مؤمنيد، پس مؤمن مرآت مؤمن است. پس «يدرك بالحق»، يعنى حق سبحانه مرآت شما شده و حقايق را از بطنان ذات مىيابى.(شرح فارسى الأسفار الأربعة (حسنزاده)، جلد: ۳، صفحه: ۳۷۲)

[30] (1). ال بالحواية، بل باحاطته تعالى به.

[31] (2). المجادلة: 7.

[32] التوحيد (للصدوق) ؛ ص178-۱۷۹ ? بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج3 ؛ ص327

فقره «**احتجب بغير حجاب محجوب**» در روايت امام رضا عليه‌السلام نيز به كار رفته است:

3- محمد بن الحسن عن سهل بن زياد عن محمد بن إسماعيل بن بزيع عن محمد بن زيد قال: جئت إلى الرضا ع أسأله عن التوحيد فأملى علي الحمد لله فاطر الأشياء إنشاء و مبتدعها ابتداعا بقدرته و حكمته لا من شيء فيبطل الاختراع و لا لعلة فلا يصح الابتداع خلق ما شاء كيف شاء متوحدا بذلك لإظهار حكمته و حقيقة ربوبيته لا تضبطه العقول و لا تبلغه الأوهام و لا تدركه الأبصار و لا يحيط به مقدار عجزت دونه العبارة و كلت دونه الأبصار و ضل فيه تصاريف الصفات احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور عرف بغير رؤية و وصف بغير صورة و نعت بغير جسم لا إله إلا الله الكبير المتعال(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص105)

5- حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن سهل بن زياد عن محمد بن إسماعيل بن بزيع عن محمد بن زيد قال: جئت إلى الرضا ع أسأله عن التوحيد فأملى علي الحمد لله فاطر الأشياء إنشاء و مبتدعها ابتداء بقدرته و حكمته لا من شيء فيبطل الاختراع و لا لعلة فلا يصح الابتداع خلق ما شاء كيف شاء متوحدا بذلك لإظهار حكمته و حقيقة ربوبيته لا تضبطه العقول و لا تبلغه الأوهام و لا تدركه الأبصار و لا يحيط به مقدار عجزت دونه العبارة و كلت دونه الأبصار و ضل فيه تصاريف الصفات احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور عرف بغير رؤية و وصف بغير صورة و نعت بغير جسم لا إله إلا الله الكبير المتعال(التوحيد (للصدوق) ؛ ص98 و علل الشرائع ؛ ج1 ؛ ص9-۱۰ و بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج4 ؛ ص263)

[33] كلمات شارحين در بيان اين فقره:

ميردامادرحمه‌الله:

احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور (1) حجاب محجوب و ستر مستور اما من باب حجابا مستورا اى حجابا على حجاب بناء على ان اقصى مراتب شدة الاحتجاب ولو كان من تلقاء حجاب

كان ال محالة بحجاب على حجاب فنفى ذلك على قوانين البلغاء و سنة البالغة ال يكون ذانضارة الا بنفى حجاب على حجاب كما امر و ما ربك بظالم للعبيد او من باب النعت بوصف الجار و الوصف بحال المتعلق او من باب التوصيف بالغاية المترتبة و اما ان يؤخذ على قياس صيغ صائف و دهر داهر و بون بائن فغير مغن عن الالتحاق ببعض تلك الابواب لمكان صيغة المفعول(الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية (ميرداماد) ؛ ص20)

مالصدرا رحمهالله

و قوله: احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور، لما ذكر من صفات جلاله و نعوت احديته انه غير معقول لاحد و ال محسوس، و ال شك ان كلما كان هو مجهول مختف عن الحواس و العقول فذلك لاحد من ثلاثة امور: اما لقصور و ابهام في ذاته، و اما لحجاب من خارج و ستر بينه و بين مدركه، و اما لغاية ظهوره و شدة نوره بحيث يكل عنه الابصار او البصائر، فاشار الى ان السبب في كونه سبحانه محجوبا عن العقول مستورا عن الحواس هو الشق الثالث، بان نفى شق الثاني و الشق الاول بديهي الانتفاء ال يحتاج الى البيان.فمن عرف ذاته من العرفاء الراسخين و الاولياء الكاملين لم يعرفه ال بذاته ال بشيء اخر من قوة او روية او صورة و إليه الاشارة بقوله: عرف بغير رؤية و وصف بغير صورة و نعت بغير جسم، اي بغير آلة جسمانية. و قوله ال إله الا الله الكبير المتعال كالنتيجة لما سبق و المجموع لما تفرق و المجمل لما فصل و الثمرة لما اصل(شرح أصول الكافي (صدرا) ؛ ج3 ؛ ص198)

علوی عاملی ره:

قال قدس سره: بغير حجاب محجوب. [ص 2]

أقول: الإضافة فيه لامية، ال توصيفية ؛ وكذا قوله: «ستر مستور».

يعني أن احتجابه عن بصائر أولي الأبصار، واستتاره عن العقول والأنظار ليس من حيث خفائه في نفسه؛ لأنه أجلى الموجودات وأظهرها، وال من حيث مانع يحجبه وأ ساتر يستره؛ إذ ال حجاب بينه وبين خليقته إلاقصور غرائزهم الإمكانية الجوازية، بل غاية ظهوره سبب بطونه، ونهاية جلائه وفرط ظهوره منشأ خفائه واستتاره، فهو من حيث هو ظاهر باطن، ومن حيث هو متجل محجوب، ومن حيث هو مشهور مستور.(الحاشية على أصول الكافي (علوي عاملي) ؛ ص39-40)

قال عليه السلام: بغير حجاب محجوب. [ص 105 ح 3]

أقول: إما أن يكون مضافا إليه الحجاب، والمراد به ما يتعارف من الحجاب للأمر المحجوب، وإما أن يكون صفة له، وفيه الحذف والإيصال أيمحجوب به، يعني ليس حجابه بأمر ينضم إليه بل بذاته(الحاشية على أصول الكافي (علوي عاملي) ؛ ص266-267)

مالصالح مازندراني رحمهالله:

(احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور) أي احتجب عن العقول و استتر عن الأبصار و الحجب لغة: المنع، ومنه حاجب العين لأنه يمنعها من الأذى، و حاجب الملك لأنه يمنعه من الناس و الخلق ممنوعون من إدراك ذاته سبحانه عينا و عقلا، و يسمى ذلك المنع حجابا و سترا، ثم الحجاب و الستر بهذا المعنى ليسا وصفين لأمر حائل بين العقول و الأبصار و بين ذات الباري لأن ذلك الحائل إما حس كالأجسام الحائلة بين الرائي و المرئي أو عقلي كالعوائق الواسطة بين الصور العقلية و العقول، و الحجب الحسية إنما تحجب الجسم و الجسمانيات المحدودة المستترة به، و الحجب العقلية إنما تحجب الصور، و الله تعالى شأنه ليس بجسم و ال جسماني و ال صورة، و إلى نفي هذين النوعين من الحجاب أشار بقوله «بغير حجاب محجوب» و «بغير ستر مستور»

لدفع توهم أن الاحتجاب و الاستتار هنا كما في أكثر الموجودات باللحجاب و الستر، و هذا التركيب يحتمل وجهين: الأول أن يكون «محجوب» خبر مبتدأ محذوف و الجار و المجرور متعلق به أي وهو محجوب بغير حجاب بالمعنى المتعارف في أكثر الموجودات، و الجملة مستأنفة لدفع ذلك التوهم الناشئ من قوله: «احتجب». الثاني أن يكون مضافا إليه و الاضافة بتقدير اللام و النفي راجع إلى الحجاب و المقصود أن حجابه ليس بالمعنى المتعارف بل لتعاليه عن إدراك القوة البشرية إياه و هذا الاحتمال بعيد جدا، و يخطر بالبال أيضا معنى آخر لهذا الكلام و ظني أنه أولى بالارادة منه و هو أنه لما قال: «احتجب» توهم منه أن حجابه غليظ ثخين كثيف مانع من إدراك وجوده و صفاته تعالى شأنه بالكلية فدفع ذلك التوهم بقوله: «بغير حجاب محجوب» صفة لحجاب و المقصود أن احتجابه ليس بحجاب محجوب بحجاب آخر بأن يكون غليظا وأ يكون بعضه فوق بعض آخر مانع من مشاهدته نظير ذلك قوله تعالى: «حجابا مستورا» قال الجوهري في تفسيره أي حجابا على حجاب، و الاول مستور بالثاني يراد بذلك كثافة الحجاب. و هذا المعنى رقمته في سالف الزمان و رأيت الآن حين التحرير أنه سبقني إليه سيد الحكماء الإلهيين حيث قال: هذا من باب «حجابا مستورا» أي حجابا على حجاب(شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني) ؛ ج1 ؛ ص12-١٣)

(احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور) محجوب خبر مبتدأ محذوف و الظرف المتقدم متعلق به و الجملة استيناف لدفع ما يتوهم من قوله «احتجب» من أن له حجابا حسيا و هو ما يحجب الحواس عن الجسم و الجسمانيات أو حجابا عقليا، و هو ما يحجب العقل عن المعاني و الصور العقلية و كذا الكلام في نظيره، و المعنى احتجب سبحانه عن العقول و هو محجوب بغير حجاب عقلي يحجبه، و استتر عن الحواس و هو مستور بغير ستر حسي يستره، لأن الحجاب و الستر بهذا المعنى من لواحق الصورة و الجسمية و عوارضها و إذ تنزه قدس الحق عنها فقد تنزه عنهما بالضرورة، و إنما احتجابه و استتاره لكونه خارجا عن عالم مدركات العقول و الحواس و كون غاية ظهوره في بطونه و نهاية جلائه في خفائه، و هو الظاهر و الباطن. و مما يرشد إلى سبب خفائه مع كمال ظهوره هو ما اشتهر من أن ظهور الأشياء بأضدادها ألا ترى أنك إذا نظرت إلى أنوع النهار ضد ظلمة الليل و أن الأول يتحقق ما دامت الشمس على وجه الأرض و يزول عند غيبتها بطريان الظلمة علمت علما قطعيا أن ضوء النهار مستند إلى الشمس و لو بقيت الشمس على وجه الأرض دائما لامكن أن تتوهم أن ضوء النهار غير مستند إليها، و لما لم يكن لجناب الحق جل شأنه ضد و لا انتقال و كان نور وجوده ظاهرا فائضا صار ذلك سببا لخفائه حتى أنكره من أنكره عذبهم الله تعالى في الدنيا و الآخرة.

و لهذه العبارة احتمال آخر ذكرناه في شرح الخطبة[33] و هو أن الظرف متعلق باحتجب و محجوب بالجر صفة لحجاب و الغرض منه دفع ما يتوهم من قوله «احتجب» من أن احتجابه عن العقول بحجاب غليظ مانع من إدراك وجوده بالكلية يعني احتجابه ليس بحجاب محجوب و مستور به بأن يكون بعضه وراء بعض و هذا كناية عن نفي كون حجابه غليظا مانعا عن مشاهدة وجوده نظير ذلك قوله تعالى حجابا مستورا قال الجوهري في تفسيره أي حجابا على حجاب و الأول مستور بالثاني يراد بذلك كثافة الحجاب و الله أعلم(شرح الكافي-الأصول و الروضة (للمولى صالح المازندراني) ؛ ج3 ؛ ص294-٢٩۶)

فیض کاشانی ره:

3- و عن الكاظم عليه السلام: «إن الله تبارك و تعالى كان لم يزل بلا زمان، و لا مكان و هو الآن كما كان، لا يخلو من مكان، و لا يشتغل به مكان، و لا يحل في مكان، «ما يكون من نجوى ثلاثة إلا وهو رابعهم و لا خمسة إلا وهو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلا وهو معهم و لا خمسة إلا وهو رابعهم و لا خمسة إلا وهو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلا وهو معهم أينما كانوا ليس بينه و بين خلقه حجاب غير خلقه، احتجب بغير حجاب محجوب، و استتر بغير ستر مستور، لا إله إلا هو الكبير المتعال»

بيان- (حجاب محجوب) و (ستر مستور) على الاضافة أي الحجاب الذي يكون للمحجوب و الستر الذي يكون للمستورا(نوادر الأخبار فيما يتعلق بأصول الدين (للفيض) ؛ النص ؛ ص80)

و في توحيد الصدوق رحمه الله بإسناده عن يعقوب بن جعفر الجعفري عن أبي إبراهيم موسى بن جعفر ع قال إن الله تعالى لم يزل بلا زمان و لا مكان- و هو الآن كما كان لا يخلو منه مكان و لا يشتغل به مكان و لا يحل في مكان ما يكون من نجوى ثلاثة إلا وهو رابعهم و لا خمسة إلا وهو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلا وهو معهم أينما كانوا ليس بينه و بين خلقه حجاب غير خلقه احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور لا إله إلا هو الكبير المتعال.

قوله حجاب محجوب و ستر مستور إنما هو على الإضافة دون التوصيف أي الحجاب الذي يكون للمحجوب و الستر الذي يكون للمستور و للمتكلفين فيه كلمات أخر بعيدة(الوافي، ج1، ص: 403)

مجذوب تبريزي رحمه‌الله:

(احتجب بغير حجاب محجوب) لها معان:

فعلى إضافة الحجاب إما المعنى: امتنعت رؤيته مع عدم حجاب شيء محدود بالمحجوبية، أو: امتنعت بحجاب ذلك الامتناع لا بالحجاب الموصوف، أو: امتنعت بحجاب غير المحجوب بالحجاب، أو لا بحجاب يمكن أن يكون حجابا لما يمكن أن يكون محجوبا.

وأما على التوصيف فالمعنى: احتجب بلا حجاب محدود، أو بحجاب غير محدود، أو غير مستور، وكذا الفقرة التالية.

و «الستر» بالكسر الحجاب، وبالفتح مصدر ستره كنصر. (الهدايا لشيعة أئمة الهدى (شرح أصول الكافي للمجذوب التبريزي) ؛ ج1 ؛ ص126)

«احتجب بغير حجاب محجوب، واستتر بغير ستر مستور»؛ المحجوب والمستور إما بمعنى الحاجب والساتر، والحجاب حاجب والستر ساتر.

وإما بمعنى المفعول؛ فإن الحجاب والستر إذا لم يكن مستور الباطن ومحجوبه لم يكن حاجبا ساترا.

وقال السيد السند أمير حسن القائني رحمه الله: «محجوب» أي جسماني. (الهدايا لشيعة أئمة الهدى (شرح أصول الكافي للمجذوب التبريزي) ؛ ج1 ؛ ص128)

(بغير حجاب محجوب) أي محاط بالأوهام.

(بغير ستر مستور) أي محصور بالأنظار. وكأنه هذا مراد من قال: يعني بحجاب غير محجوب، وستر غير مستور. وكذا من قال: «محجوب» أي محدود، «مستور» أي محفوف.

وقرئ: «حجاب محجوب، وستر مستور» على الإضافة في بعض النسخ، كما ضبط برهان الفضلاء: «لا إله إلا هو الكبير المتعال» بالضمير مكان الجلالة.

قال برهان الفضلاء:

الفطر والإنشاء والاختراع هنا بمعنى، وهو الإيجاد بلا مادة قديمة. ولما كان الفطر أكثر استعمالا في هذا المعنى- فإنه بمعنى الشق، فكأنه تعالى شق صحراء العدم وأخرج من كتمه العالم- قدمه عليه السلام ثم ذكر الإنشاء، لتناسبه لفظ الابتداء، كما اختار لفظ الابتداع.

وكل من الإنشاء والابتداء مفعول مطلق للنوع؛ يعني الإنشاء العجيب والابتداء الغريب.

«بقدرته» متعلق بالفاطر، و «حكمته» بالمبتدع.

«لا من شيء» خبر مبتدأ محذوف، يعني حدوث الأشياء لا من شيء، يعني لا من مادة قديمة- كما زعمت المشاؤون من زنادقة الفلاسفة- ولا لعلة، أي فائدة عائدة إلى الإيجاد، كما زعمت الإشراقيون منهم.

«خلق ما شاء» لبيان سابقه.

و «التوحد»: مبالغة في الوحدة.

«وحقيقة ربوبيته» أي خلوص ربوبيته.

«بغير حجاب محجوب» أي حجاب يكون له حجاب، و «بغير ستر مستور» كذلك.

وقال السيد الأجل النائيني رحمه الله:

أي بغير حجاب يحجبه وهو الحجاب الذي يكون باطنه محجوبا؛ فإن ما لا يكون باطنه محجوبا لا يكون حاجبا، وما لا يكون باطنه مستورا لا يكون ساترا.

وقد مر بيان محتملات الفقرتين في شرح خطبة الكافي مفصلا. (الهدايا لشيعة أئمة الهدى (شرح أصول الكافي للمجذوب التبريزي) ؛ ج2 ؛ ص160-١٦١)

علامه مجلسی رحمه‌الله:

قوله: بغير حجاب محجوب، المحجوب اما مرفوع او مجرور، فعلى الأول خبر مبتدأ محذوف، اى هو محجوب بغير حجاب، فالجملة مستأنفة لبيان ان احتجابه ليس كإحتجاب المخلوقين، و على الثانى يحتمل جره بالإضافة اى بغير حجاب يكون للمحجوبين، أو بالتوصيف بأن يكون المحجوب بمعنى الحاجب، كما قيل في قوله

تعالى: «حجابا مستورا » او بمعناه اى ليس حجابه مستورا، بل حجابه امر ظاهر على العقول، و هو تجرده و تقدسه و كماله، و نقص الممكنات، أو المعنى انه ليس محجوبا بحجاب محجوب بحجاب آخر كما هو شأن المخلوقين المحجوبين، أو ليس احتجابه احتجابا بالكلية، بحيث لا يصل إليه العقل أصلا، أو المعنى: انه ليس محتجبا بحجاب محجوب فضلا عن الحجاب الظاهر، فيكون نفيا للدرك الأخفى، و يحتمل أن يكون المراد بالحجاب من يكون واسطة بين الله تعالى و بين خلقه، كما ان الحجاب واسطة بين المحجوب و المحجوب عنه، و كثيرا ما يطلق على من يقف أبواب الملوك ليوصل إليهم خبر الناس حجابا و حجابا، فالمراد بالحجاب الانبياء و الأوصياء عليهم السلام و قد أظهرهم الله تعالى للناس، و بين حجيتهم و صدقهم بالآيات البينات، و الاحتمالات كلها جارية في الفقرة الثانية، و يحتمل أن تكون الثانية مؤكدة للاولى، و أن يكون المراد بالاولى الاحتجاب عن الحواس، و بالثانية الاحتجاب عن العقول، كل ذلك أفاده الوالد العلامة قدس الله روحه.(مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ؛ ج1 ؛ ص7-٨)

27- دي، التوحيد الدقاق عن الأسدي عن البرمكي عن علي بن عباس عن الحسن بن راشد عن يعقوب بن جعفر الجعفري عن أبي إبراهيم موسى بن جعفر ع أنه قال: إن الله تبارك و تعالى كان لم يزل بلا زمان و لا مكان و هو الآن كما كان لا يخلو منه مكان و لا يشتغل به مكان و لا يحل في مكان ما كان من نجوى ثلاثة إلا وهو رابعهم و لا خمسة إلا وهو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلا وهو معهم يكون من نجوى ثلاثة إلا وهو رابعهم و لا خمسة إلا وهو سادسهم و لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلا وهو معهم أين ما كانوا ليس بينه و بين خلقه حجاب غير خلقه احتجب بغير حجاب محجوب و استتر بغير ستر مستور لا إله إلا هو الكبير المتعال .

بيان قوله غير خلقه أي ليس الحجاب بينه و بين خلقه إلا عجز المخلوق عن الإحاطة به و قوله محجوب إما نعت لحجاب أو خبر مبتدإ محذوف فعلى الأول فهو إما بمعنى حاجب إذ كثيرا ما يجيء صيغة المفعول بمعنى الفاعل كما قيل في قوله تعالى حجابا مستورا أو بمعناه و يكون المراد أنه ليس له تعالى حجاب مستور بل حجابه ظاهر و هو تجرده و تقدسه و علوه عن أن يصل إليه عقل أو وهم و يحتمل على هذا أن يكون المراد بالحجاب الحجة الذي أقامه بينه و بين خلقه فهو ظاهر غير مخفي و يحتمل أيضا أن يكون المراد به أنه لم يحتجب بحجاب مخفي فكيف الظاهر و أما على الثاني فالظرف متعلق بقوله محجوب أي هو محجوب بغير حجاب و هاهنا احتمال ثالث و هو أن يكون محجوب مضافا إليه بتقدير اللام و إجراء الاحتمالات في الفقرة الثانية ظاهر و هي إما تأكيد للأولى أو الأولى إشارة إلى الاحتجاب عن الحواس و الثانية إلى الاستتار عن العقول و الأفهام. (بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج3 ؛ ص327)

[34] ورود به جلسه شرح توحید صدوق مورخ 1/10/1400

[35] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[36] التوّحيد نويسنده : الشيخ الصدوق جلد : 1 صفحه : 45

[37] همان صفحه : 36

[38] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[39] سؤال یکی دیگر از دوستان حاضر در جلسه درس

[40] الإقبال بالأعمال الحسنة - ط الحديثة نويسنده : السيد بن طاووس جلد : 3 صفحه : 299

[41] تحف العقول، ص 295 و بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج75، ص: 175

[42] همان صفحه : 179

[43] قال أمير المؤمنين (ع): «لم تحط به الاوهام، بل تجلى لها بها، و بها امتنع منها». و قال (ع): «ظاهر في غيب، و غائب في ظهور». و قال (ع):

«ال تجنه البطون عن الظهور، و ال تقطعه الظهور عن البطون، قرب فنأى، و علا فدنا، و ظهر فبطن، و بطن فعلن، و دان و لم يدن»: أي ظهر و غلب و لم يغلب. و من هنا قيل: «عرفت اللّه بجمعه بين الأضداد».(جامع السعادات ؛ ج3 ؛ ص174)

(فی شرح:) (ای من انعم بطولہ، ای من أکرم بجودہ، ای من جاد بلطفہ، ای من تعزّز بقدرتہ، ای من قدّر بحکمتہ، ای من حکم بتدبیرہ، ای من دبّر بعلمہ، ای من تجاوز بحلمہ، ای من دان فی علوّہ، ای من عل فی دنوّہ، سبحانک ...) [244] (ای من انعم بطولہ): الطول: الفضل و القدرۃ و السّعۃ.

(من أکرم بجودہ، ای من جاد بلطفہ، [246* 245] ای من تعزّز بقدرتہ، ای من قدّر بحکمتہ، ای من حکم بتدبیرہ، ای من دبّر بعلمہ، ای من تجاوز بحلمہ، ای من دان فی علوّہ، ای من عل فی دنوّہ، سبحانک ...): فی ہذین الاسمین الشّریفین إشارۃ إلی جمعہ تعالی بین غایتی التّشبیہ و التّنزیہ کما قیل: «عرفت اللّہ بجمعہ بین الأضداد»(شرح الأسماء الحسنی ؛ ص699)

بازبینی #2
ایجاد شدہ 30 اوت 2025 16:54:33 توسط ... .
بہ روزرسانی شدہ 2 سپتامبر 2025 14:20:25 توسط ... .